امروز که یوم ۵ شنبه بیست سیم ماه جمادی
اول این کتاب عوامل ملا محسن
در نزد حضرت خداوند کاری
از ابتدا شروع بخواندن کردم
خداوند یاری نماید بزودی تمام
سنه ۱۳۲۸

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

هذا کتاب عوامل فخر المحققین اخوند

ملا محسن

الحمد لک یا من یرفع الیه العمل و اصلی

علی نبیک محمد و آله المنتجبین لهم الکرامة

المحل حمد یعنی سپاس میکنم تو را ای

کسی که کردار نیکو بدرگاه کبریای او

برکشیده میشود و درود میفرستم بر محمد و آله

روکه

که ساخته شده است برای ایشان

ه محل و مکان کریم اما بعد النحو

صول تعرف بها احوال اواخر الکلمات

ا و بناء یعنی نحو عبارت از علمیست که بسبب

علم شناخته میشود احوال آخرهای کلمات

جهت اعراب و بنا با آن معلوم میشود

لا که فلان کلمه معرب است یا مبنی

ه اسم و فعل و حرف کلمه بر سه قسم اسم

عل و حرف و هی یعنی انواع کلمه اما تعمل

عمل یعنی یا عمل میکند یا عمل کرده واقع میشود

لا تعمل و لا تعمل یا آنکه عمل نمیکند و نه

عمل

ونه عمل کرده واقع میشود فالعوامل منها
متنوع عشرين نوعًا یعنی این همه رو همه بیست
نوع میشود فالسماعیه منها ثلثة عشر نوعًا یعنی
سماعیه سیزده نوع والقیاسیه منها سبعة
انواع یعنی قیاسیه هفت نوع ونحن نذکر
العوامل ما این بیست عوامل را که گفتیم ما
راشرح میدهیم ونشرع الی اضاف معمو
لاتها بعون الله تعالی وحسن توفیقه و
مشیته یعنی اشاره میکنیم بانواع معمولهای آنها
بیاری وحسن توفیقه واراده خدا تعالی نو
ع الاول من العوامل السماعیه حروف
تجر الاسم فقط وهی علی مشهور سبعة عشر
نوعًا

عًا یعنی نوع الاول از این سیزده نوع
اعیه حروف هستند که اسمی را که بعد از
شان واقع میشود جر میدهند یعنی زیر
دیگر نمیکنند واین حروف جاره بنابر قول
در هفت حرف اند نظمها بالفارسیه یعنی
این حروف را بفارسی بالنظم آوردم
وتا کاف ولام واو منذ مذ خلا رب
با من علا فی عن علی حتی الی وهی
حرف عدا یعنی این حروف جاره حاطرفیت
دارد فلا بد لها من متعلق مثله فعلا
او شبهه او معناه یعنی پس لابد است
را این حروف که دارای معنی ظرفیت
هند

هند که متعلق مثل او داشته باشد خواه آنکه
متعلق فعل باشد یا شبه فعل یا چیزی که در معنا
فعل باشد فان کان عاما مقدرا یعنی
پس اگر آنکه متعلق اگر عام و مقدر باشد آنکه
ظرف را ظرف مستقر گویند و اگر عام و
مقدر نباشد ظرف لغو خوانند فمن
لابتداء الغایة مکانا یعنی یکی از آنکه حروف
من و از برای ابتداء غایة نحو سرت
من البصرة الی الکوفة او زمانا یعنی
سیر کردم از ابتداء بصره تا کوفه یعنی
هم ابتداء غایة زمانی هست نحو صمت
من

یوم الجمعة یعنی روزه گرفتم از روز جمعه
بداء زمان شدن من از روز
بود او غیرهما یعنی غیر از زمان مکان
رأت من آیة کذا یعنی خواندم
این آیه و للتبیین یعنی یکی از معنی
و للتبیین یعنی آشکار کردن چیزی
اجتنبوا الرجس من الاوثان
دور کنید از پلیدان یعنی بتها و عندی
ون من الدراهم یعنی نزد من
بیت درهم و للتبعیض یعنی یکی از
من تبعیض یعنی جدا کردن نحو
اخذ

اخذت مِن الدّارهم یعنی گرفتم بعضی از
دراهم را و للبدل یعنی یکی از معنی مِن
بدل دادنه نحو قوله تعالی لجعلنا منکم
ملائکة یعنی بدله شما ملائکه خلق
میکنم و للتعلیل یعنی یکی از معنی مِن علیت
قرار دادنه کقول الشاعر مثل قول
شاعر یغضی حیآءً و یغضی مِن مهابته
فلا یکلم الّا حین یبتسم یعنی فرو میخوابانید
حضرت سجّاد علیه السلام چشم های مبارک
خود را از کثرت شرم و حیاء و فرو میخوابانید
میشود چشم های دیگران بعلت هیبت
انحضرت

...حضرت و این واسطه تا انحضرت
...تبسم نکنند بحکس قدرت تکلم با انحضرت
...دارد و للظرفیة یعنی یکی از معنی مِن
...ظرفیت کقوله تعالی مثل قول خدا
...ی ماذا خلقوا مِن الارض یعنی
...چیز آفریدید در زمین ارنی
...الارض که بمعنی فی آمده و تکون
...زائده یعنی گاهی مِن زائده هست فی
...ر الموجب ایه منفی یعنی در کلامی
...موجب درش نباشد نحو ما
...مِن اله الا الله و هل مِن خالقٍ
غیر الله

غیر الله و لا تؤذ من احد یعنی نیست خدائی
جز خدا آیا خدائی هست غیر از خدا یعنی نیست
در اینجا استفهام انکاریست و معنی نفی است
و بعکس را اثبات نکن و الی للانتهاء الغایة
مکاناً یعنی الی برای انتهای مکانست نحو سرت
من البصرة الی الکوفة او زماناً یعنی سیر کردم
از ابتدای بصره تا کوفه یعنی معنی انتهای غایة
زمانیست نحو اتموا الصیام الی اللیل
یعنی تمام کنید روزه را تا شب و نحو هما نحو
قلبی الیک یعنی قلب من بسوی توست و تکون
بمعنی مع قلیلاً یعنی کمست الی بمعنی مع مانند
نحو

نحو لا اموالهم الی اموالکم یعنی
خوردم مال خودم را با اموال شما
و الباء علی ثلثة یعنی یکی معنی باء الباء
استعانة یعنی طلب یاری کردن نحو
بسم الله الرحمن الرحیم با یعنی یاری میجویم
بخداوند رحمن و رحیم است و للمصاحبة
یعنی یکی باء مصاحبه یعنی با هم کردن نحو
دخلت علیه بثیاب السفر یعنی داخل
شدم بر ایشان با لباس سفر و منه یعنی
از آنها سبحان ربی العظیم و بحمده یعنی
تسبیح خداوند بزرگ را با حمد او و
و الالصاق

وللالصاق اما حقیقة یعنی معنی با راست یعنی
چسبیدن یا بازور حقیقی یا مجازی نحو به
داء او مجاز یعنی مثل به داء یعنی لفلان درده
یا بازور مجازی است نحو مررت بزید یعنی
گذشتم بزید القروب مرورے منه یعنی بجهت
آنکه نزدیکه با و بود گفتم وللمقابله یعنی چیزی را
بچیزی مقابله کردن یکی معنی باء است
نحو بعت هذا بهذا یعنی فروختم این را باین
وللتعدیه یعنی یکی معنی باء است وللتعدیه
یعنی از تجاوز کردن از حنف بغیر نحو ذهبت
بزید یعنی بردم زید را ای صیرته ذاهبا
معی

…دایدم اورا رونده وللقسم یعنی باء
…عنی باء در قسم است نحو بالله لأ
…لذا قسم بخدا البته میکنم این چنین
…بیة یکی معنی باء است نحو ضربته
…د به یعنی زدم او را السبب نی
… او وللبدل یکی معنی باء است
…رزا بدل بدن مثل قول شاعر
…لے بهم قوما اذا رکبوا شنوا الا
…ه فرسانا و رکبانا یعنی کاشکی بود
…من بدل ایشان قوم من قوی دیگر
…برای جنگ سوار شدند پیاده
وسواره

وسواره را غارت میکردند که در اینجا باء
بمعنی بدل هست یعنی فلیت لی بدلهم قوماً
و للتفدیة یعنی چیزی را فدای چیزی کردن نحو
بابی انت وامی یعنی بفدای تو باد پدر و
مادر من و بمعنی عن میاید باء نحو سأل
سائل بعذاب واقع یعنی پرسید پرسنده
از عذابی که واقع میشود ای عن عذاب که
در اینجا باء بمعنی عن آمده و بمعنی فی هم باء
میاید نحو بیدک الخیر یعنی همه خیرها و خوبی
ها در دست توست و بمعنی اللام یعنی باء بمعنی
لام هم میاید نحو واذ فرقنا بکم البحر یعنی
شکافتیم دریارا برای شما و باء بمعنی من هم

ید نحو عینا یشرب بها عباد الله یعنی
سی که آب میخورند از او بنده گان
و تکون زائده یعنی گاهی باء زائده
ع میشود قیاساً فی ستة اخبار خبر
یعنی باء زائد در شش خبر زائد واقع
اول یکی در خبر لیس نحو لیس زید
م یعنی نیست زید ایستاده و یک باء
، در خبر ماء النافیه واقع میشود نحو
ید بقائم یعنی نیست زید ایستاده و
ی المبتداء المقرون بهل یعنی در خبر
تدای خبر که هل استفهامی سرش
د باء وارد میشود مبتدا یعنی ابتدا

هر حرفی نحو هل زید قائم اما هست زید
ایستاده و سماعًا اما فی غیر الجز یعنی یکی هم
از اینها حروف سماعیه اما جر صورت دارد
یکی در غیر جز یکی در جز نحو بحسبک زید یعنی
کافیست تو را زید و کفی بالله شهیدا یعنی
کافیست تو را خدا برای شهادت و القی
بیدی یعنی دستش را انداخت یعنی تو را انکار
و اما فی الجر غیر ما ذکر یعنی یکی هم با در
جز اما + نه انکه ذکر شد حسبک بزید
یعنی کافیست تو را زید و فی للظرفیة حقیقة یعنی
یکی از اینها حروف فی ظرفیه هست نحو الماء فی
الکوز یعنی اینها اب در کوز هست او مجاز یعنی

فی مجاز هست نحو النجاة فی الصدق کما
ان الهلاک فی الکذب یعنی نجاتی و
رسید کار در راستی هست و هلاکت
دروغ گفتن هست و بمعنی علی قلیل یعنی
هر فی بمعنی علی میاید نحو و لأصلبنکم فی
جذوع النخل یعنی بیاویزم شما را بر تنهای
درخت خرما و فی بمعنی لام هم میاید نحو ان
امرأة دخلت النار فی هرة حبستها
فهی اطعمتها و لا هی ترکتها تأکل
من خشاش الارض حتی مات یعنی
زنی داخل آتش شد بعلت
گربه که حبس کرد بود نه طعام بآن
گربه

گربه میداد و نه آن گربه را رها میکرد که از
خرد نیهای زمین بخورد تا زمانیکه آن گربه
از گرسنگی مرد و تکون فعلاً كما في
فعل ماضی نحو ۲ نعهد که یعنی و ما کنّا
نعهده خود و علی لیلٍ شغلاً یعنی علی از
برای طلب بلندی آمده اما حسّاً
و هو ما یشاهد یا آنکه این بلندی
حسّی یعنی دیده میشود نحو زید علی السطح
یعنی زید بالای بام و هو او حکماً و هو
ما لا یشاهد یا در حکم حسّی و آنچه
هست که دیده نمیشود نحو علیه دینٌ یعنی
برا

برای قرض است و بمعنی ۲ هم میاید نحو
دخل المدینة علی حین غفلةٍ من اهلها
یعنی داخل شهر شد در حالتیکه اهلش
غافل بودند از آمدن او و تکون اسماً
علی انّ اسم میاید و یلزمها من لا غیر
و آنٍ من حیث بودن آنست از حروف
جار رکبتُ من علیه یعنی سوار شدم
از بالای آن اسب من فوقه و قد تکون
فعلاً ای علی فعل ماضی نحو آن فرعون
علا في الارض بدرستیکه فرعون بلند
شده بود واللام للاختصاص الملکه
یعنی از انواع حروف لام اختصاص
ملکه

مِلکی یعنی ملکی را بکسی اختصاص بدهند
نحو المال لِزیدٍ یعنی اموال مخصوص بزید
و بمعنی غیر الملکه یعنی بمعنی غیر ملکی هم میاید
نحو الحمد لِلّه یعنی حمد مخصوص بخداوند
و بمعنی لِلتعلیل هم میاید یعنی چیزیرا علت
قرار بدهند نحو ضربته للتادیب یعنی زدم
اورا بعلت انکه ادب پیدا کند و للقسم
یعنی از برای قسم میاید در حالت انکه تعجب
در کار باشد مانند قول شاعر لِلّه لایبقی
علی الایام ذو حیدٍ بمشمخرٍ به الظیان و
الاس یعنی قسم بخداوند که باقی نماند در
روز

روز صاحب شاخی در کوه سار های بلند
که در آن آهوان و درخت آس یعنی
و للوقت یعنی برای وقت مشخص کردن
هم میاید نحو اقم الصلوة لِدلوک الشمس
الی اللیل یعنی بپا دار نماز را در وقت
برگشتن خورشید تا تاریکی شب و بمعنی عن
میاید مگر وقتی که قول بعدش
باشد نحو قال الذین کفروا للذین
آمنوا یعنی گفتند کسانیکه کافر شدند از برای
کسانیکه ایمان آوردند و بمعنی الی هم میاید
نحو سقناه الی بلدٍ میتٍ یعنی پس
راندیم ابرها را بسوی شهریکه مرده
بود از خشکی و بی آبی افسرده بود
و نگون

وتکون زائدة گاهی هم زائده واقع میشود
نحو ردف لکم یعنی ردیف شد شمارا یعنی از
ردفکم وتکون فعلا گاهی هم فعل میاید نحو
لزیدا دوست بدار زید را وفیها معنی النفع
کما ان فی علی معنی ضرر یعنی چنانکه در علی معنی
ضرر هست بر عکس در لام معنی نفعی نحو
دعا لی یعنی دعای نیکی کرد در حق من و
دعا علیه یعنی دعای بد کرد در حق او و
تفتح فی الاستغاثة والتعجب والتهدید
یعنی در سه جا نیست که لام بفتح خوانده میشود
یکی در مقام استغاثه وفریاد رسی یکی در
مقام تعجب یکی در مقام ترسانیدن نحو یا لزید

یا یعنی بفریاد من برس زید ما یا للماء
تعجب از زیادی آب یا لعمرو ولاقتلنک
یعنی ای عمرو البته ترا میکشم وفی کل مضمر
ای وتکسر فی غیرها یعنی در سر هر ضمیر
که آید مفتوح هست مگر ضمیر یا و
در جاها همه جا مکسور هست یکی از آن
جمله عن یعنی معنی برای تجاوز یعنی از
گذشتن از خود بغیر نحو رمیت السهم
عن القوس یعنی افکندم تیر را از کمان
و دوم یعنی یکی معنی عن بدل دادن نحو
لا تجزی نفس عن نفس شیئا یعنی در
قیامت هیچ نفسی بدل نفس دیگر
جزا

خبر بمیند و بمعنی بعد هم میاید نحو لترکبن
طبقا عن طبق یعنی سوار میشوید طبقی بعد
از طبقی یعنی روز قیامت ای حالا بعد
حال یعنی هر ساعتی حالی دارد یعنی اهل
قیامت و بمعنی علی عن کاهی بمعنی علی
میاید مثل قول شاعر لاه ابن عمک لا
افضلت فی حسب عنی ولا انت دیانی
فتخزونی یعنی از برای خدا ونداست خیر و
خوبی ای پسر عم من تو زیادتی نداری
تو در حسب بر من ونیستی تو مالک
امر من وحکم کننده بر من پس سیاست
کنی

ا و لاه مخفف لله یعنی در اینجا لام بود
دا شتن بعوذ لله کذاشتن و نکون اسما
مین لا غیر یعنی کاهی عن اسم میاید
رط انکه بمین بعدش باشد نحو جلست
ن عن یمینک یعنی نشسته از جانب راسته
ی و حتی للانتها و مدخولها اما اخر ما
ها یعنی حتی از برای انتهای غایت و انچه
ن داخل براو میشود جزء ما قبل انجز ابست
ا کلت السمکة حتی راسها یعنی خوردم
ر ماهی سرش را او متصل به یعنی
نیست مدخول حتی متصل بما قبل او
ت نحو نمت البارحة حتی الصباح
یعنی

يعنى خوابيدم ديشب را تا صبح وقد يدخله
قوة يعنى گاهى حتى بر داخل شده خودش افاد
قوت ميكند نحو مات الناس حتى الانبيا
يعنى مردن مردمان حتى پيغمبرها در اينجا مِه
شاند كه پيغمبرها از تمام مردم قوى تر و با
شان تر هستند او ضعفا يا انكه افاده
ضعف ميكند از براى بعد از خودش نحو
قدم الحاج حتى المشاة يعنى آمدن حاجيـ
ها حتى پياده ها وتكون للاستيناف فما
بعده مبتداء يعنى بعضى وقتها ميباشد حتى
از براى استيناف يعنى از براى مطلب تازه
كردن ميايد ان كلامى كه بعدش واقع
بشود

بشود مبتداء او للعطف فكان ما قبل و
المعطوف عليه يعنى گاهى حتى از براى
عطف ميايد يعنى چيزى را بر چيزى عطف كردن
ودر الوقت ما قبل او حكم معطوف اليه
دارد واول الامثلة تحتمل خبرين يعنى
مثالى كه اول زدم احتمال هر دو معنى را
دارد وشذ دخولها على الضمير يعنى كم ا
تفاق ميافتد كه حتى مثل ساير حروف
حروف جاره بر ضمير داخل بشود نحو قو
ل شاعر فلا والله لا يبقى اناس
حتى حتاك يا بن ابى زياد يعنى پس قسم
بخدا بچه آدمى وجوانمردى در دنيا
ابن نباشد حتى تو اى پسر ابى زياد

و رُبَّ للتقلیل یعنی از برای حرف کم کردن نحو رُبَّ
رجلٍ کریمٍ لقیته یعنی کمست مرد کریم را ملاقات
کردم و رُبَّ رجلٍ صالحٍ عندی یعنی کم مرد
صالح نزد من است وتکون للتکثیر یعنی
گاهی میباشد از برای بسیار کردن نحو رب رجل
فقیر اغنیته چه بسیار مرد فقیر را که من غنی کردم
ولها صدر الکلام یعنی رُبَّ همیشه جایش بالای
کلام و تختص بنکرةٍ موصوفةٍ یعنی این رُبَّ
مختص بنکرهٔ که صفتی داشته باشد وفعلها
ماضٍ محذوف غالباً یعنی فعل رب ماضی
محذوف یعنی در کلام مذکور نیست نحو رُبَّ
عصًا کسرته یعنی بسیار عصائی که شکستم او را

وتدخل علی مضمرٍ مبهمٍ ممیّزٍ بنکرةٍ منصوبةٍ علی
طبق ما قصدتَ افراداً وتثنیةً وجمعاً و از مفرد وتثنیه
تذکیراً وتأنیثاً والمضمر مفرد مذکر لا غیر وجمع
یعنی داخل میشود این رُبّ بر ضمیر مبهمی که تمیز
داده شده باشد بنکرهٔ که منصوب باشد و مذکر و مونث
مطابق باشد با انچه قصد کرده باشد گوینده وضمیر
اینکه آن از مفرد مذکر باشد و غیر از آن نیست باید
نحو رُبَّه رجلاً یعنی بسیار مردیست وربّه رجلین یعنی
کم دو مرد وربه رجالاً یعنی کم بسیار مرد وربه
امرأةً یعنی که کم یک زن وربه امرأتین
نساءً یعنی چه بسیار جمع زن وتلحقها ما
فتکفّها عن العمل غالباً وتدخل علی
فعلین یعنی گاهی داخل میشود بر رب

ماء

مانع للکاف پس باز میدارد رب را از عمل
و درآید وقت بر جمله اسمیه و فعلیه شود
نحو ربما قام زید چه بسیار ایستاده زید
و ربما زید قائم چه بسیار زید ایستاده وقت
یعنی گاهی رب خفیف میشود نحو قوله تعالی
ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین یعنی
دوست میدارم کسانیکه کافر بود مسلم
باشند والواو بمعنی رب فتدخل
النکرة الموصوفة وفعلها کفعلها
یکی از حروف جاره واو یعنی بهام عملی
میکند واو بهام عمل را میکند و داخل
میشود بر نکره موصوفه مثل قول شاعر

بلد

وبلدة لیس لها انیس الا الیعافیر والا
العیس یعنی چه بسیار شهری که نیست در آن
شهر انیسی مگر خر و شتر یکی بمعنی واو قسم
نحو والله ما فعلت کذا یعنی قسم بخدا من
انکار نکردم و مختص با ظاهر و بحذف فعله
و بجاب بغیر الطلب یعنی واو بر ظاهر داخل میشود
گاهی فعل واو حذف میشود جواب داده میشود
بدون طلب فلا یقال وک پس نمیگوید وک
چنانکه میگویند بک پس نمیگویند و لا اقسم
والله و والله اخبرنی پس نمیگوید والله اخبرنی
پس نمیگویند و لا تخبرنی و یکی از این حروف جاره
تاء است و داخل میشود بر اسم دیگر خدا داخل
نمیشود

نحو قول شاعر نحو یعنی مثل تالله یا ظبیات
القاع قلن لنا لیلای منکن ام لیلی من
یعنی قسم میدهم شما را ای آهوان بیابان
وهموار بگوئید بمن که لیلای من از جنس
آهوان است یا از جنس آدمیان
وباء القسم اعم منها یعنی باء اعم عموم است
لقسم وواو القسم بظاهر نحو لا اقسم بیوم القیامة
قسم بروز قیامت و بلی اخبرنی یعنی قسم بجانب
بده بمن ولا بد لجواب القسم فی غیر السؤال
من احد الاربعة اللام وان وما ولا
تقدیراً یعنی و قسم که لا بد باشد از برای
قسم

قسم در صورتی که غیر از سؤال از کسی باشد
یکی از چهار چیز یکی لام یکی ان یکی ما و یکی لا
اگرچه از تقدیر باشد نحو تالله تفتؤ تذکر
یوسف یعنی قسم بخدا همیشه از یاد یوسف بیرون
نمیشوید که در اینجا لا مقدر است ای لا تفتؤ و یحذف
الجواب اذا توسط القسم بین اجزاء ما یدل
علیه او تأخر عنها و حذف میشود جواب قسم
که واقع بشود قسم در میان اجزائیکه دلالت
بر قسم مینماید یا متأخر از آن اجزاء باشد نحو
زید والله قائم یعنی زید قسم بخدا بر پا ایستاده
و زید قائم والله یعنی زید بر پا است بخدا
والکاف للتشبیه یعنی یکی از این حروف جاره
کاف للتشبیه یعنی چیزی را بچیزی شبیه کنند نحو
زید

نحو زيد كالاسد يعني زيد گويا شير است وللتعليل
يعني يكى از معنى كاف علت قرار دادن است نحو قوله تعالى
واذكروه كما هداكم يعني ياد كنيد خدا را بسبب آنكه
هدايت كرده شما را وتلحقها ما فنه يعني
گاهى ماء كافه برآيد كاف داخل شود وآنرا
از عمل مانع دارد مثل قول شاعر اخ ماجد
لم يخذني يوم مشهد كما سيف عمرو لم تخنه
مضاربه يعني برادر با مجد وبزرگوارى كه
مرا در هيچ جايى تنها ورسوا نساخته
چنانكه شمشير عمرو ابن معديكرب بريدن
وكاركرى با او خيانت نكرد كه شعر منادى
زائد است وللمصدرية يعني مى‌شود نحو
قول شاعر فلما اصبح الشر وهو
عريان

عريان فلم يبق سوى العدوان دناهم كما
دانوا يعني چون شر ودشمنى صبح كرد وشام
كرد در صورتى كه برهنه ونمايان بود و
جز دشمنى چيزى باقى نماند ايشان با آن جماعت
همان معاملت وخصومت ورزيديم كه ايشان با
ما ورزيدند والى زائده كاهى هم كاف زائده
واقع مى‌شود نحو زيد اخى كان عمرو اخوه
يعني زيد برادر تو است مثل آنكه عمرو برادر
تو است نحو قوله تع ليس كمثله شئ نيست
مانند خدا چيزى وتدخل الضمير على
قلة يعني گاهى هم داخل بر ضمير مى‌شود نحو ما
انت الا كانا يعني نيستى مگر تو مثل من
ومذ ومنذ الابتداء الغاية في الماضى يعني
مذ ومنذ از براى ابتداء زمان ماضى نحو
ما

مذ رأيته منذ ومنذ يوم الجمعة ديدم
اورا از روز جمعه يعنى ابتداى ديدنش از
روز جمعه هست وللظرفية فى الحاضر يعنى
معنى منذ ومنذ ظرفيه حاضرى بوصنا
يعنى از امروز ومنذ شهرنا يعنى از ماه دو
اختص با ظاهر يعنى اينكه منذ مخصوص
بظاهر نه ضمير ويكونان اسمين اول المدة
فيليهما المفرد يعنى كاهى اينكه مذ اسم
هستند لفظ بعدش مفرده نحو ما رأيته
مذ يوم الجمعة نديدم اورا از روز جمعه
او جميعها فيليهما ما قصد يعنى جمع مدت
است الوقت مخصوصه كه بوده
معنا نحو ما رأيته مذ يومان دو روز نديدم

اورا

اورا در حدين روز فيما مضى وما بعدهما
الخبر يعنى پس اينكه مذ ومنذ كه اسم هستند
مبتدا است ما بعدشان خبر مبتدا است
وحاشا وعدا وخلا للاستثناء اى اخراج شئ
عن حكم ما قبلها يعنى عدا وخلا وحاشا هر
سه استثناء هستند يعنى استثناء خارج بشود از
حكم ما قبلش نحو جاء القوم حاشا وعدا وخلا
زيد يعنى آمدند قوم سوا زيد يعنى زيد از حكم
بدر خارج است ويكون فعلاً فتنصب ما
بعدها على المفعولية والفاعل مستتر فيها وجوباً
والجملة منصوب المحل على الحالية يعنى اين سه
تا كاهى فعل واقع ميشوند ونصب ميدهند
ما بعد خود را يعنى فاعل اينها در فعلشان پوشيده
هست

آن جمله ئیکه ما بعد اینها ست واقع میشود
منصوب محل حال نحو جاءنی القوم حاشا زیداً
یعنی آمدند قوم پیش من ملکه ای حال کونهم
خالیاً مجیئهم من زید یعنی در حالی که قوم
آمدند که خالی از زید بودند وتدخل علی
الاخیرتین ماء المصدریة فی ما دل
المصدر منصوب علی الظرف بتقدیر الوقت
یعنی ماء المصدریه در عدا و خلا داخل میشود اما
بر حاشا داخل نمیشود بر اینها داخل میشود ماء
المصدریه پس این جمله بعد از اینها است
بنا بر آنکه ظرفیه یا بتقدیر نحو جاءنی
القوم ما عدا زیداً یعنی آمدند قوم سوای
زید

وما خلا زیداً ای وقت خلوهم عن زید یعنی
وقتیکه آمدند که خالی از زید بودند وقت
خلوهم عن عمرو یعنی وقتیکه خالی بودند از عمرو ومن
جرّ الاسم بها جعلها زائدة ولابد لحروف الجر
من متعلق الا الحروف زائدة یعنی هر کس میگوید
بعد از اینها جر دارد اینها میگویند اینها زائد است
نحو کفی بالله شهیداً یعنی کافیست تو را خدا برای
شهادت وقیل کذا رُبّ والکاف وحاشا وعدا
وخلا یعنی با مخصوص است رُبّ و کاف و حاشا
وعدا وخلا النوع الثانی حروف مشبهة بالافعال
وهی ستة احرف یعنی این حروف هستند که شبیه
بفعلند اینها شش هستند از این قرار انّ وأنّ
وکأنّ لیت لکن ولعلّ وتدخل علی المبتدأ
والخبر یعنی داخل میشوند بر مبتدا و خبر فتنصب
الاول

فنصب الاول اسماً و الثانی خبراً مبتدا را
نصب میدهد بعنوان اسم خبر را رفع
میدهد بعنوان خبر بیت و سوای انّ
المفتوحة صدراً للکلام و لها وسطاً لا و
لانّ لنا لتاکید الجملة و لکن المؤ قد لا تغیر
ها و المفتوحة مع جملتها فی حکم المفرد یعنی چون
بدان این حروف مشبهة بالفعل انّ انّ مفتوحه
صدر کلام است و برای حد وسط کلام است
پس اِنّ و اَنّ برای تاکید جمله و لیکن اِنّ
مکسوره جمله را تغیر نمیدهد و مفتوحه با جمله
خودش در حکم مفرد است تا زیداً قائم
بدرستیکه زید ایستاده و بلغنی زیداً راکب
و رسیده است بمن که زید سوار یعنی بلغنی رکوب
زید

زید و قد تخفف ن فان المکسورة لا تغیرها مع
المفتوحة مع جملتها فی حکم المفرد یعنی کاین اَنّ
و اَنّ خفف لو نشان خفف میشود اِنّ اِن نشود
اِن مکسوره ان جمله یکه بعد از اوست تغیر
نمیدهد چه خفف نشود و چه نشود و قد تخفف انّ
فانّ المکسورة قد تعمل نحو قوله تعالی اِن کلاً
لما لیوفینهم ربک اعمالهم بدرستیکه همه خلق
خدا را داشتا نرا میرساند و قد تلغی فتلزم
اللام یعنی اِنْ خفف کاهی عمل میکند کاهی
نمیکند اِن و اَن هرگاه خفف شود اِن
کاهی عمل میکند نحو اِن زید لقائم بدرستیکه
زید ایستاده فرقاً بینها و بین اِن النافیة
و المفتوحة تعمل وجوباً فی ضمیر الشأن مقدراً
یعنی این لام برای این داخل میشود تا اینکه اِن مخففه
با اِن

بان نافیه فرق داشته باشد نحو الحمد رب
العالمین یعنی حمد مخصوص بخداوند است
مع الفعل المتصرف السین او سوف او قد او
حرف النفی لئلا یلتبس بالمصدریة ویکون
کالعوض یعنی لازم میشود با آن ان که بعدش
هست لازم است یا سین یا سوف در آید
تا مشتبه نشود با ان مصدریه تا مانند
عوض باشد نحو علمت ان ستقوم وسوف
تقوم او قد قمت او لا تقوم دانستم که
روز باشد که می ایستید یا ایستادی نمی
ایستید و اما مع غیر المتصرف فلا یلزم که
فعلش غیر متصرف باشد دیگر سین وسوف
لازم نیست نحو و ان لیس للانسان الا
ما سعی

ما سعی یعنی نیست از برای انسان مگر آنچه کوشش
کرده باشد و یکون ان فعلیه یعنی گاهی ان نحو یا
فعل واقع میشوند نحو ان زید و ان یا زید یعنی
وعده بده ای زید و یکون المکسورة اسما یعنی
گاهی ان مکسوره اسم میباید نحو سمعت ان
زید یعنی شنیدم از زید و یکون حرف الجواب
یعنی گاهی هم ان حرف جواب واقع میشود نحو
ان هذان لساحران یعنی بدرستیکه موسی
و هارون هر دو ساحر اند و کان للتشبیه
یعنی از حروف جاره کان هست یعنی چیز را بچیزی تشبیه
نماید نحو کان زیدا الاسد یعنی گویا زید شیر
هست و قد تخفف فتلغی عن العمل یعنی کان گاهی
مخفف میشود و از عمل کردن میافتد نحو ونحر
مشرق اللون کان ثدیاه حقان یعنی گویا
[illegible]

كلوئی كه سفید بود وجو پستان او رحقه بود
ولكن للاستدراك ويقع بين اسمين المتغايرين
باشد یعنی یكی نباشد غیر از هم با نحو جائی زید
لكن عمرواً یعنی زید امد لكن عمرو نه امد بجئ و
تخفف فتلغی فیجوز معها مطلقا للعطف او
لاعراض علی الخلاف فیها یعنی از برای استدراك
یعنی طلب فهم لزدن بعضی گفته اند واوله بعد از
لكن میاید از اعراض بعضی مثل عطف نحو
وما كفر سلیمان ولكن الشیاطین كفروا یعنی حضرت
سلیمان كافر شد لكن شیاطین كه گروه
او بودند كافر شدند ولیت یعنی لیت از
برای آرزو نمودن هست وتقتضی والمحال
نحو

~~یعنی لیت از برای آرزو نمودن هست~~ در لیت
میشود چیزی آرزو كرد بانكرد اما در لعل امید
داشتن نحو لعل زید فاضل امیدوارم كه
زید فاضل باشد نحو فیا لیت الشباب لنا یعود
فاخبره بما فعل المشیب یعنی ای كاش جوانی برای ما باز
میگشت پس خبر میدادم با نجوانی با نچه پیری بر سر آدمی
وارد میاورد پس در اینجا چیزی آرزو كردم كه ممكن نیست
بود و آن عبارت است از برگشتن جوانی ولعل للترجی
ونحوه بالممكن یعنی از برای امید داشتن یعنی امید چیزی
كه ممكن بشود نحو لعل زیدا لفاضل یعنی امید است
كه زید فاضل باشد وفیها لغات كثیرة منها عل یعنی
در این لعل چندین لغت وارد شده یكی عل قال
الله لا تدری لعل الله یحدث ولعلك تارك بعض ما
یوحی یعنی شاید كه تو ترك كنی بعضی چیزها
كه بتو

که بتو وکهنه میشود و صنه یعنی باب قول الشاعر
لا تهینن الفقیر علّک ان ترکع یوما والدهر
قد رفعه یعنی خوار نکن مر فقیر را شاید یک
روز تو پس شوی ورفیع او را بلند کند و
ویلحق الکاف ما فتکفها عن العمل علی الافصح
یعنی ملحق میشود بانها لعلّ اما لعلّ ما کافه
داخل میشود پس باز میدارد از عمل کردن نحو
انما قام زید بدرستیکه زید ایستاده وانما زید قائم
بدرستیکه زید ایستاده علیه متابعة تلک
الحروف بالافعال انها وشبهت وتمنیت
لفظا فلکونها ثلاثیة و رباعیة وخماسیة مبنیة
علی الفتح وموازنة لها واما معنی فلکو
نها بمعنی حققت واکدت وشبهت وتمنیت
وترجیت

یعنی آگاه کردن بدانکه دلیل اینکه این حروف را شبیه
بفعل میگویند بدو جهت است یکی از حیث لفظ ویکی
اما مشابهت لفظی از آن حیث هست که این حروف
مثل فعل سه حرفی وچهار حرفی وپنج حرفی هستند و
از حیث معنی انها بمعنی تحقیق آمدند وبمعنی استدراک
وبمعنی تشبیه وبمعنی آرزو وبمعنی امید آمدند النوع
الثالث ما ولا وان المشبهات بلیس یعنی نوع
سیم از آن سیزده نوع که ما ولا وان شبیه بلیس
هستند همان حکمی که اینها ما بعدشان دارند این
هم دارند فی النفی والدخول علی المبتدء والخبر
ترفع الاسم وتنصب الخبر یعنی در نفی هستند
وداخل میشود بر مبتدء الخبر ورفع میدهد اسم را
وخبر را نصب میدهد مثله وما اشبه بلیس
من لا لکونها لنفی الحال بخلاف لا ومن
ثم ما یعمل مطلقا ولا یختص بالنکرات یعنی
ما

ما شبيه تر است بليس از جهت اينكه ما از
براى نفى حال است مثل ؛ از اينجاست كه ما
مطلقا عمل ميكند خواه در نكره خواه در معرفه بخلاف
لا كه مخصوص است بمعرفه مثل ما زيد قائما
يعنى نيست زيد ايستاده و مثل لا رجل افضل منك يعنى
نيست بهتر از تو هيچ كس ولا افضل منك يعنى
نيست هيچ مردى فاضل تر از تو وقد تزاد التاء مع
لا فى الاحيان لتاكيد المبالغة فيجب
حذف احد معموليها والاكثر الاسم يعنى گاهى
تا زياده ميشود در لا اينها زياد ميشود در لام
بجهت تا تانيث يا مبالغه و واجب ميشود
حذف يكى از دو معمولش كه اسمش يا
خبرش باشد و مشهور است كه اسم حذف
ميشود مثل قول خداى تعالى ولات حين مناص
يعنى

نيست اين هنگام هنگام گريختن يعنى اين حين
اول اشاره كقول شاعر ندم البغاة ولات
ساعة مندم والبغى مرتع مبتغيه وخيم يعنى پشيمان
شدند كسانيكه سركشى و نافرمانى كردند و نيست اين
ساعت ساعت پشيمانى و چراگاه مرتع كسانيكه
طالب سركشى هستند ناگوار و بدعاقبت هست
اى ولات الساعة ساعة يعنى ساعت اولى
اشاره و ان عمل مثلا يعنى يكى هم ان هست
اما كم عمل ميكند كقول الشاعر مثل قول شاعر
ان هو مستوليا على احد الا على اضعف
المجانين يعنى نيست آن شخص مستولى و مسلط
بر هيچ كس مگر بر ضعيف ترين ديوانها و اذا
انتقض النفى بالا تقدم الخبر و بطل
العمل يعنى هر وقت آن نفى شكسته شود بالا
يا مقدم

یا مقدم نشود خبر یا بمعنی زائد واقع نشود
الوقت از عمل کردن بیافتد نحو ما زید الا
قائم یعنی نیست زید مگر ایستاده و ما ان زید
قائم یعنی نیست زید ایستاده که در اینجا ان زائد
واقع شده و قد تکون لاستغراق نفی الجنس
معکس العمل ان یلیه مضافة او شبهه
بها یعنی گاهی میباشد لای نافیه از برای
فرو گرفتن نفی جنس را عموما
نفی میکند در الوقت اینها بر عکس میشود
یعنی اسم را نصب بدهد و خبر را رفع اگر
پهلوی آن نکره مضاف یا شبه بمضاف
اگر واقع نشود نحو لا ام رجل افضل منک
یعنی هیچ غلام مردی از تو نیست یعنی
عموم

عموم غلام مرد از تو افضل نیست و لا
عشرین درهما لک یعنی نیست بیست درهم
از برای تو یعنی جنس بیست درهم مال تو
نیست که در اینجا شبه بمضاف هست و مع الا
فراد البنا علی ما ینصب به یعنی اگر بعد از لا
کلمه مفرد در اینها بنا بر آن چیزی هست که با آن
منصوب میشد نحو لا مسلم و لا مسلمین و لا
مسلمات و معنا یعنی نیست هیچ مسلمانی و دو
مسلمانی و جماعت مسلمانی در خانه و فی التعریف
او الفصل بینه و بین لا وجب الرفع و ا
لتکریر یعنی اگر کلمه بعد از لا واقع میشود
معرفه باشد یا فصل باشد در میان آن
و لا واقع نشود واجب هست رفع مکرر
ساختن نحو لا زید فی الدار و لا عمرو و لا
ر ۲

نی ورجل ولا امرأة یعنی نیست زنی در خانه و نیست
عمرو و نیست هیچ مردی و هیچ زن در خانه
وکثیرا ما یحذف معمولها و بسیار میشود
یکی از دو معمول لا ساقط میشود و یبقی الآخر
و یک معمول دیگر باشد نحو لا علیک یعنی
نیست بر تو الا باء علیک یعنی باکی بر تو
نیست ومنه ازاین لا اله الا الله یعنی
نیست خدای موجود خدایی یعنی لا اله
موجود الا الله اعلیک اسم ان ده و
در اینجا موجود از این نوع چهارم حروف
تنصب الاسماء و هی سبعة احرف
یا و ایا و هیا و ای و الهمزة المفتوحة یعنی نوع
چهارم حروفی هستند را تنها نصب میدهند
هفت

هفت حرفند یا و ایا و هیا و ای و الهمزة المفتو
حة و الا و الواو فالخمسة الاول حروف النداء
و مدخولها المنادی یعنی پس حرف اول از هفت
حروف نداء هستند آن حرفی که داخل شد او را و
میشوند منادا میگویند و هی تنصب منادا ان
کان نکرة یعنی و این مدخول او که منادا باشد
منصوب میشود یا نحرف اگر نکره باشد
منصوب میشود مانند قول الاعمی مثل قول
کور یا رجلا خذ بیدی یعنی ای مردی بگیر دست
مرا یا مضافا یعنی خواه نکره باشد خواه مضاف
منصوب نحو یا عبد الله یعنی ای بنده خدا
او مضارعا له یعنی یا مضارع شبیه بمضاف با
شد نحو یا طالعا جبلا یعنی کسانکه طلوع
کرده کرده باشد از الاول عامل فی الثانی و
والثانی مخصص للاول کالاول یعنی لفظ
اول

اوبی عوامل هست (یعنی لفظ یا) مختص
باول یعنی مخصوص است باول و یبنی علی ما یرفع
به ان کان مفردا یعنی اگر آن اسم
بعد مفرد معرفه باشد خواهد بود نحو
یا زید یعنی ای زید و یا زیدان یعنی ای دو نفر
زید و یا زیدون ای جماعت زید ها
و یفتح بالف الاستغاثه یعنی اگر الف استغاثه
داشته باشد مفتوح نحو یا زیداه یعنی
ای زید بفریاد من رس و یخفض بلامها
ولامی التعجب والتهدید یعنی اگر لام استغاثه
و لام تعجب و لام تهدید بر سر منادا باشد
مجرور میشود نحو یا للمظلوم یعنی ای برس بداد
مظلوم و یا للماء یعنی ای از زیادی آب و یا للعجب ک
لا

لاقتلنك یعنی قسم بجان تو ای لئیم تو را میکشم
و اما موارد استعمالها یعنی موردهای
و استعمال این حروف نداء از اینها قرابت
فالهمزة للقریب یعنی همزه از برای نداء قریب
هست و ایا و هیا للبعید یعنی ایا و هیا از برای
نداء دور هست و ای للمتوسط یعنی ای از برای
نداء متوسط هست و یا اعم یعنی یا هم در
دور هم در نزدیک هم در متوسط استعمال میشود
و متعین فی اسم الله یعنی در لفظ الله یا
استعمال میشود از حروف و الاستغاثه و الندبه
یعنی همچنین در استغاثه و ندبه یا استعمال میشود
نحو یا و یلتاه یعنی ای وای برادر و قد کان
یحذف حذف میشود حرف النداء حرف
نداء در الله نحو اللهم یعنی ای خدا که فان
اصله

اصله یا الله ام یعنی در اصل الله ام بود هست
فحذف الیا پس حرف یا حذف شد و عوض
عنها المیم پس بعوض نداء میم را در
آخر در آورند اللهمّ با ندبات یعنی که
فائده هست الاولی نقل حرف النداء
علی الالف واللام پنجمش که فائده هست
فائده اول اینست که بحرف نداء داخل
نمیشود در اسمی که الف داشته باشد بغیر
الله الا ۲ یا الله مگر یا الله فلا یقال
یا الرجل یعنی پس گفته یا الرجل بل بتوسط
ایضا بای یعنی متوسط باید بای نحو یا ایها
الرجل یعنی ای مرد فتنادی مفرد معرفه
یعنی فای مفرد معرفه، والرجل صفه

ه

له مرفوع حملاً علی لفظه یعنی رجل صفه هست
از برای ای که مفرد معرفه هست و مرفوع
هست بجهت اینکه حمل در لفظ ای میشود که
که دایم مرفوع هست او باسم الاشاره یا اینکه
متوسط باسم اشاره میشود نحو هذا الرجل یعنی
ای اینمرد و هذا کالاول او باسم عطف یعنی حرف
یا ممکن هست بعد از یا هذا داشته باشد ای
یا هرچه را داشته باشد نحو یا ای هذا الرجل یعنی
ای اینمرد هذا مرفوع محلاً یعنی این لفظ هذا که
در اینجا واقع شده محلاً مرفوع هست صفه
لای والرجل مرفوع یعنی ای و رجل که هرگز
صفه هذا هستند مرفوع اند علی انه صفه
هذا یعنی رجل صفت هست از برای هذا و
هذا صفت هست از برای ای او بدل عنه
او عطف بیان له یعنی یا بدل هذا هست

یا عطف

یا عطف بیان هند یعنی واره میکند
منادا قبل خود را الثالث مضاف المنادی
الی الیا فانه یعنی که ثالث میشود منادا
بیای متکلم نحو یا غلامی ای غلام من فیجوز
قلبها الفا یعنی این یاء که قلب بالف
بشود نحو یا غلاما یعنی ای غلام من او یاء مع
الالف یا کاهی هم به الف قلب میشود
نحو یا ابتا یعنی ای پدر من و تها یعنی یا بدون
اینکه تا و الف داشته نحو یا ابت فتحا و کسرا
و یجوز الحاق ها السکتة یعنی در حالت
فتح و کسر هر دو یا ابه یعنی جایز الحاق
ها السکت بحالت وقف نحو یا غلاماه و یا
ابتاه تنبیه قد اختلف بنصب المنادی
فقیل بتلک الحروف ما اخترناه و

بفعل محذوف یعنی اختلاف کردن در نصب
منادا که نصب دهنده آن چیست بعضی
گفتند که نصبش با همین حروف ندای
هست و ما هم همین قول را اختیار کرده‌ایم و
پاره‌ئی گفتند منصوب بفعل محذوف هست
نحو ادعو یعنی بخوانم و اطلب یعنی مطلبم
والواو بمعنی مع یعنی یکی از حروف جاره واو بمعنی
مع میاید نحو استوی الماء و الخشبة یعنی آب
با چوب مساوی شد و کفاک و زید درهم یعنی تو
را با زید یک درهم بس هست و یسمی منصو
بها مفعولا یعنی اسمیکه بعد از واو مع بشود
منصوب هست اسم مفعول مع میگویند والا
للاستثناء یعنی الا از برای استثناء یعنی حکم ما بعد
را از ما قبل جدا کردن منصوبها والمستثنی
و ما اخرج مغایرا له فی الحکم المستثنی منه یعنی الا از
برای

ازباب استثنی هست یعنی جدا کردن ما بعد از حکم ما قبل
و شرطه بعضه ان یکون المستثنی منه تاما ای ماذکر فیه
یعنی آنچه اعتبار میشود مغایرت او مستثنی منه یعنی انرا
مستثنی منه میگویند و شرط بعض مستثنی آنست که مستثنی
در کلام تام واقع شده باشد ذکر فیه المستثنی منه
موجب یعنی الکلامی که تام هر مستثنی منه در آن ذکر
میشود موجب باشد مثل جائنی القوم الا زیداً یعنی آمدند
قوم مرا مگر زید که در اینجا الا استثنی هست و زید
منصوب هست و مستثنی هست که قبل از الا که نسبت
مجیء با آن داده شده مستثنی منه مغایر هست در حکم
مجیء با آن ~~داده شده مستثنی~~ زید و در کلام موجب
که جائنی باشد و مستثنی یکی نحو در کلام واقع
بود منصوب متقدما علی المستثنی منه یعنی یا در وقتیکه
مستثنی در مستثنی منه متقدم گردد در کلام منفی باشد
منصوب میشود نحو ما جائنی الا احد یعنی نیامدند
مرا مگر زید احدی که در مستثنی که زید هست
بر مستثنی

بر مستثنی که احد مقدم شده باشد با اینکه در کلام منفی واقع شده
منصوب هست او منقطعا ای غیر داخل فی المستثنی منه یعنی
منقطع یعنی جدا باشد مستثنی از مستثنی منه قصد یعنی از جنس هم
نباشد آمدن الطور باشد نحو ما جائنی احد الا حماراً یعنی
نیامدند بمجلس مگر خر که در اینجا با اینکه در منفی تامه واقع شده
و باید مستثنی مرفوع باشد چون مستثنی داخل در مستثنی منه نیست
منصوب هست و یجوز النصب و یختار البدل اذا کان الکلام تامه
غیر موجب یعنی در وقتیکه کلام تامه باشد اگر چه غیر موجب
یعنی منفی باشد و حقش مرفوع بود مستثنی هست جائز هست نصب
مستثنی اختیار میشود بدل یعنی مستثنی را در حکم بدل در آورند و منصوب
دارند نحو ما فعلوه الا قلیلٌ یعنی نکردند آنرا مگر اندکی
که الا قلیل هم بنصب قرائت شده هم رفع و یعرب علی حسب
العوامل اذا کان مفرغا ای لم یذکر معه المستثنی یعنی مستثنی
اعراب میشود بر حسب اقتضای عواملی که بر سر آن میاید در
وقتیکه متفرغ باشد یعنی مستثنی منه با مستثنی در کلام
مذکور نشده باشد و مستثنی فارغ از مستثنی منه باشد نحو
ما ضربنی الا زیدٌ یعنی نزد مرا جز زید که اینجا زید فاعل
ضرب هست و مرفوع هست نحو و لست الا قائما یعنی نیستم

من سکر استاده که در اینجا زید لیس و منصوب نحو وما
مررت الا بزید یعنی نگذشتم بزید که در اینجا زید
بنای جار مجرور هست و مستثنی منه در کلام مذکور
نبود زید که مستثنی منه هم هست موقع مرفوع بود
زیرا که در حقیقت قائم مستثنی منه هست و هر حکمی
برای مستثنی منه بود و همان مستثنی هست و تقدیر
چنین هست ما ضربنی احد الا زید ولست انا
الا قائم و ما مررت باحد الا زید گفته قبل انتصاب المستثنی
لیس الا بل بفعل مقدر مستثنی و قیل بل بالمذکور
لکن بتوسطها یعنی بعضی گفتند منصوب بودن مستثنی
بخود الا هست که حرف الا شد بعضی گفتند بفعل
مقدری هست که عبارت مستثنی باشد بعضی گفتند
بفعل مقدر هست لکن بداونش بتوسط الا
هست ثمة قد یستثنی بغیر و سوا و المستثنی بها
مجرور بالاضافه و غیر اعرابا لمستثنی بالا علی التفصیل
و سوی و سواء بنصب بظرفیه و بحاشا و عدا
وحاشا

وحاشا و ما عدا و ما خلا علی ما مضی و بلیس و لا یکون یعنی
استثنی گاهی مستثنی میشود بلفظ غیر و سوی و مستثنی بآنها
مجرور میشود بنا بر اضافت کلمات بر اسم ما بعدشان که مستثنی
باشد لفظ و غیر اعراب میدهد ما بعدش را مثل مستثنی
که با الا معرب میشود موافق تفصیل که در سابق گذشته یعنی
غیر همان حکم الا را دارد در ما بعدش خودش که بنا بر ظرفیت
و همچنین استثنی میشود بحاشا و عدا و خلا و ما عدا و ما خلا بر
طریقیکه گذشته و همچنین استثنی میشود بلیس و لا یکون
مثل تجیئ احلک لیس زیداً و لا یکون بشراً یعنی روز
هست که میایند کسان تو مگر زید و مگر بشر و مستثنی که
با لیس و لا یکون منصوب میشود بنا بر خبریت و اسم
در هر دو ضمیر مستتر است و انجمله خبریه منصوب
محل علی الحالیه یعنی محل منصوب هست بنا بر انکه حال
باشد و لا سیما یعنی از کلمات لا سیما هست نحو اکرم القوم لا سیما زید
یعنی اکرام کن بقوم خصوصاً بزید بتقدیر لا و ما فائل
او جه الرفع علی انه خبر المبتدا المحذوف یعنی سیما اسم لا سیما
میشود گفت هم سیما میشود گفت یعنی سرار ما بعد سیما بر ... و چه هست
یعنی رفع بنا بر انکه خبر باشد از برای مبتدای خبر که در کلام حذف باشد
وما

نوع الخامس حروف نصب فعل المضارع وهي
اربعة احرف یعنی چهار حرفند که نصب میدهند
فعل مضارع را آنها ارحرفند ان و لن و کی و
اذن فان نحو أن تصوموا خیر لکم یعنی اینکه روزه
بگیرید بهتر است از برایتان تجیٔ علی وجوه آخر یعنی
بر چند وجه دیگر هم اما بعد و غیرها کالمخففة
من المثقلة یعنی یکی ان که مخففه از مثقله باشد
نحو علم ان سیکون یعنی دانست اینکه زود است
که میباشد والزائدة ان زائده است فلما
ان جاء البشیر یعنی چونکه آمد بشیر له الیٰ
ان زائده واقع بود المفسرة لما هو بمعنی ا
تقول لا صریحه یعنی ان مفسره است که تفسیر
چیزیرا میکند که بمعنی است نه اینکه قول صریح [illegible]
باشد

نحو نادیناه ان یا ابراهیم یعنی ندا کردیم او را که
ای ابراهیم والتی بعد العلم هی المخففة لا الناصبة
صبه و ضما بعد الظن وجهان یعنی آن انی که
بعد از علم واقع بشود آن ان مخففه از ان
ناصبه است اما اگر بعد از ظن باشد دو وجه
دارد نحو ظننت ان لا تقوم یعنی گمان بردم که
نمی ایستید و لن لنفی الابد 2 الاستقبال و
نصب مطلقا یعنی یکی از آنها حروف ناصبه
لن است اما نصب آنها عمل میکند نحو لن
نبرح الارض حتی یاذن لی ابی یعنی از زمین
نمیرویم تا وقتیکه پدر ما اذن بدهد و
کی تفید نوعا من التعلیل و تنصب اذا کان ما
سببا لما بعدها یعنی یکی از آنها حروف ناصبه کی
اما افاده علت قرار دادن هم میکند و نصب
میدهد

سدید وقتکه سبب اولا ما قبلنه باشنده نحو
اسلمت کی اذن ادخل الجنة اسلام اولدم بعلت
اسلامک داخل جنت اولورسن علت اسلام اوزره اولان
جنت اولور واذن ایکی جزا وینصب مستقبلا
اذا لم یعتمد علی ما قبلها یعنی بلکه اذنا حروف
ناصبه اذن واذ دیرلر جواب هم اولسون
جزا اوله باشنده وفعلن وقتکه اعتماد ایتمش
بر ما قبلنه باشنده دیدی یعنی ما قبل
شرط اوله لعده اولا یقول لک یعنی کی سکا دیر
لمن قال اسلمت فلانه نوید اسلام اولدم کی
سکا اذن تدخلها یعنی اول وقت داخل
جنت اولورسن واما الحال والاعتماد یعنی اما
وقتکه مستقبل اولمایه حال اوله واعتماد اولمایه
نصب

نصب ایده ملیدر یقول لک یعنی سکا دیر کی بن سکا
شک اذن اظنک کاذبا یعنی اول حالده سنی
نه لو دورم وان اتیتنی اذن اکرمک ومع ا
لعطف الوجهان یعنی وقتکه اذن بنا بر عطف
بر وجه واجب هم نصب هم رفع نحو
ان تأتنی فاذن اکرمک اکرمک ادم
نوراسی در انحال شتوا الکرام سلیم لنوع
السادس نوع ششم حروف تجزم الفعل
المضارع وهی خمسة احرف یعنی نوع ششم
حرفهادر هیله که جزم ایدرلر فعل مضارع
رابنج حرفدر اول لر قاری لم ولما و لا
الامر ولا النهی وان الشرطیه وکلم ولما
تقلب المضارع ماضیا وتنفیه یعنی لم
ولما قلب ایدرلر معنی فعل مضارعی
ماضی به ایدرلر دخی ونفی ایدرلر نحو لم ینصر
نذرد

نزند و لمّا یضرب نزد و تختص لم بمصاحبة
الشرط یعنی لم و قرار یافت که اختصاص
شرط دارد نحو ان لم تفعل یعنی اگر تو انکار
نکنی من میکنم و یجوز انقطاع نفیها یعنی قطع
شدن نفیش نحو لم یضرب ثم یضرب یعنی
نزده بود پس از زد و لمّا یجوز حذف
فعلها کتارفة انیه و لمّا ای یعنی
جائزه است لمّا حذف شدن فعل
بعدش جائز ای ادخلها یعنی چو
نکه داخل مدینه شدیم که در اینجا ادخلها
حذف شده و یتوقع ثبوته یعنی مطلبی که
که بعد از لمّا هست توقع ثبوت یعنی همیشه
و دوام او باید بود لمّا یذوقوا عذاب
السعیر

السعیر یعنی همیشه عذاب آتش را نچشیدند و هی
مع المضارع و مع الماضی ظرف تطلب الفعل
یعنی لمّا وقتیکه بر سر فعل مضارع میاید جزم
میدهد و بر سر فعل ماضی که میاید معنی
ظرفیت را دارد لمّا قمت قمت یعنی وقتی
تو میایستادی ایستادم و لمّا لم تقم قمت
یعنی چونکه تو نایستادی من ایستادم و مع غیر
هما بمعنی الا و تلی فعل مضارع و فعل ماضی
نباشد الوقت بمعنی الا هست نحو ان کل
لمّا جمیع لدینا محضرون یعنی در روز قیامت
تمام خلق نزد ما حاضرند و لام الامر
لطلب الفعل یعنی یکی از اربع حروف جازم لام
الامر برای طلب فعل نحو لیضرب یعنی البته باید
بزند و تدخل علی الغایب و المتکلم دون المخاطب
الا

الا ان یکون مجهولا یعنی امر لام بر فعل مغایب و ان تقم قمت اگر بایستی ایستادم و ان

تکلم داخل میشود اما بر مخاطب داخل نمیشود قمت اقموا کوم اگر بایستی بایستم و ایل

مکر وقبله ان مخاطب فعل مجهول باشد و لاء لا و لی فی ما عطف علی المجزوم جزم بالعطف

النهی لطلب الترک و یدخل علی الصیغ مطلقا و النصب باضمار ان و الرفع علی الا

یعنی لاء النهی بر همه صیغها داخل میشود ه ما بسبب استیناف یعنی یکی از اعرابش جزم بسبب اضمار

ان ناصبه و یکی هم رفع بنابر اینکه بگوییم استیناف

خواه مخاطب خواه متکلم باشد نحو لا تضرب یعنی مطلب تازه کردن نحو ان تاتنی اتیک

نمیزنند وان یدخل علی فعلین یسمی الاول فاحدثک یعنی اگر تو بیایی پیش من با تو

شرطا والثانی جزاء فیجزم ما کان مضارعا حدیث میکنم که در اینجا فاحدثک هم رفع جائز

وفی ما قبله ما وجهان یعنی یکی از حروف جازم هم جزم هم نصب وفیما عطف علی الشرطیه

ان شرطیه هست و داخل میشود بر دو فعل فعل اول المجزوم الا و لان یعنی آنچه بر شرطیه مجزوم

شرطیه باشد و فعل دوم جزاء و اگر مضارع باشد عطف بشود بهمان تجزم و نصب جائز هست

جزم میدهد اگر نباشد ماضی باشد حجه دار الثانیه یجوز حذف شرطها مع الا یعنی جاید

هم جزم هم رفع نحو ان تقم اقم اگر ما بیستی حیم اینست که حذف شرطیه جائز هست نحو

ما ایستم

نحو قم والا اقم یعنی پا شید و الا میپا شیم الثالثة
اما تعطف جملتها على تحذف مثل لو الشرطیه
یعنی بسیار است که عطف میشود بر جمله آن شرطیه
مثل لو شرطیه نحو تصدق و ان کان درهما
یعنی صدقه بده اگرچه یک درهم باشد و اکرم
الضیف ولو کان کافرا یعنی اکرام و نیکی کن
مهمان را اگرچه کافر باشد و لو کان مؤمنا
ولو کان فقیرا که در اینجا اگر حذف شده الرابع
الجزاء ان امتنع جعله شرطا یجب فیه الفاء
کان بجملة الاسمیة والطلبیه والفعل الجامد
یعنی فواید چهارم اینست که جزاء اگرچه ممکن
نباشد که او را شرطیه قرار بدهید جایز است
که

فاء در آن درآورند مثل جمله اسمیه وجمله
[طل]بیه و فعلی که جامد باشد یعنی مثل عسی
المضارع بدون قد و السین او سوف ولن
ما او لا و ان لم یجیء فان کان ماضیا
لفظا او معنی بغیر قد یمتنع و الا فوجهان یعنی
آنکه مضارع بدون قد و سین یا سوف یا لن یا
یا لا باشد و اگر ممتنع نباشد که جزاء شرطیه
واقع شود ولی اگر ماضی باشد بحسب لفظ
یا بحسب معنی بغیر قد ممتنع خواهد بود و اگر
ماضی یا شرطی نباشد پس دو وجه جایز
میشود که جزاء شرطیه واقع بشود یا نشود نحو
ان ضربتنی فاضربک او لا اضربک یعنی اگر
زدی پس ترا میزنم اگر ترا نزده باشم نوع السابع
هم افعال تسمى افعال انها قصد تدخل على
المبتدء

المبتدأ والخبر فترفع الاول اسماً و تنصب
الثانی خبر یعنی هفده فعل افعالی هستند که این
افعال را ناقصه میگویند داخل میشوند بر مبتدا
خبر مبتدا را رفع میدهد بعنوان اسمیت و
را نصب میدهد از آنها قرار کان و صار و
و اصبح و اضحی و ظل و بات و ما انفک
و ما زال و ما فتی و ما برح و ما دام و لیس و
لثبوت الخبر للاسم یعنی کان از برای اسم
ثابت میکند خبر را از برای اسم نحو کان زید
یعنی بود زید ایستاده که در اینجا قیام را
بخبر هست برای زید که اسم هست ثابت
مینماید و بمعنی یعنی این کان بمعنی صار هم
صار یعنی گردیدن نحو و تکون فیها ص
الثانی

الثانی یعنی گاهی در کان ضمیر الشان هست
نحو قول الشاعر اذا مت کان الناس
صنفان شامت و آخر مثن بالذی کنت
اصنع و تامه یعنی هر وقت که من بمیرم
مردمان بر دو صنف میشوند یک صنف
از من بد میگویند و سرزنش میزنند و
صنف دیگر از کارهای من تمجید و تعریف
مینمایند بمعنی ثبت و وقع گاهی بمعنی ثابت
و واقع شدن میباشد نحو لکن تکون
تجارة یا اراده میفرمایند باشد میباشد
و کانت الکائنة یعنی ثابت میباشد بود
و زائده گاهی هم زائده میباشد نحو کیف
نکلم من کان فی المهد صبیاً یعنی چگونه
تکلم نمائیم از کودکی که شیرخواره است
و قد یحذف اما وحدها یعنی گاهی حذف
میشود

مفرد بنهای نحو اما انت منطلقاً انطلق
اگر تو راه رونده باشی راه مرو ای لان
منطلق یعنی که در انجا کنت حذف شده
و مع احد معمولیها یعنی با یکی از دو معمول
حذف میشود نحو ان خیراً فخیر یعنی ا
خوب بکنند خوب بینند منصوب بتقدیر
عمل او مخلفین معها یعنی میشود هر دو
اسم خبر منصوب باشد یا مفرد هر دو
باشند یا مفرد یا منصوب باشد
وقد تحذف النون من مضارعها المجزوم
لم یتصل به ضمیر بارز و لم یسکن ما بعده
هر نون فعل مضارع که مجزوم هست
میشود در وقتیکه متصل نشود بان فعل ضمیر
و ساکن نشود ما بعد ان مثل لم اک لله
از یعنی یکی از افعال ناقصه صار هست

از برای انتقال هست یعنی ما بعد خودش را
بمعنی دیگری میدهد نحو صار زید غنیاً یعنی زید
گردید تو انگر یعنی انتقال یافت از فقر او بتوا
نگری و تکون تامة کاهی تمام استعمال میشود
نحو صار زید الی عمرو یعنی زید گردید پیش
عمرو و انتقل الیه یعنی گردید زید پیش عمرو و
اصبح و امسی و اضحی لاقتران مضمون الجملة
باوقاتها یعنی این فعل ناقصه از برای مقرون سا
ختن مضمون جمله ما بعد خود انها ست
و وقتهای خودش و هی الصباح و المساء و
الضحی یعنی آن اوقات عبارت از صبح و ظهر
و شب هست مثل اصبح و اضحی و امسی زید
امیر یعنی صبح و چاشتگاه و شب نمود زید
در حالت امارت یعنی اقتران امارت بتلک

[illegible]

الاوقات مقترن شد فرمان فرما و باشد
اوقات شده كانه وتكون بمعنى صار هايند
ايد افعال مذكور بمعنى صار مثل اصبح
واضحى زيد غنيا يعنى بامداد دوشا وچا
شتگاه شمود زيد توانگر رسيده و نامه
استعمال ميشوند بمعنى الدخول في تلك الاوقات
يعنى مخصوص از استعمال تامه عبارت از داخل
شدن در انها و تعبير شده كانه هذا اصبح
وامسى واضحى زيد يعنى داخل شد در
صبح و با ظهر يا شب اى دخل فيهن اوا
لا قران مضمون الجملة بوقتها يعنى قران
مضمون جمله هست بوقت ظل وبات بعد
نحو ظل او بات زيد قائما يعنى امروز
يا امشب را زيد ايستاده نحو ظل بات زيد

يعنى امروز يا امشب را زيد ايستاده اى قائم
في جميع نهاره وليله وتجبان يعنى ايستاده زيد
در تمام روز و شب بمعنى صار يعنى انها ظل بات
بمعنى صار هم ميايند نحو ظل او بات زيد قائما
يعنى گرديد امروز يا امشب را ايستاده اى صار
قائما كه در اينجا بمعنى صار امده يعنى گردانيدن
وما مضى على قلة يعنى كاهى انها حق تا فعل تمام ميايند
نحو ظلت اوبيت بمكان كذا يعنى تمام روز و تمام
شب را در فلان مكان گذرانيدم اى كنت به
نهارا او ليلا يعنى در انمكان روز را و شب و ما دا
ل وما برح وما فتئ وما انفك لاستمرار
ثبوت الخبر للاسم يعنى اينها از براى اثبات
كه بدانند از براى استمرار و همشه مخبر خبر
از براى اسم نحو ما زال زيد كريما يعنى همه

زید
کریم بود ای اسم کرمه یعنی مبرر که زید
همیشه کریم هست وکذا اخواته ویجوز نفی و
او تقدیرا یعنی سایر افعال ناقصه اسمای
گذشته که ذکر شد یعنی همان حکمی که دارند
اینها هم دارند نحو تالله تفتؤا یوسف
یعنی قسم بخدا از یاد یوسف برون نم و مادام
للتوقیت وما فیها مصدریه یعنی افعال ناقصه
مادام هست برای وقت مشخص، لفظ
ما که در مادام هست ماء المصدریه هست
وما زال قبله کلام یعنی همیشه قبل از دام
کلام باشد نحو اجلس مادام جالسا یعنی
بنشین تا وقتیکه زید نشسته و لدفع مضمون
الجمله حالا یعنی یکی از افعال ناقصه لیس هست
از برای نفی مضمون جمله هست در حالت
نحو

نحو لیس زید بخیلا یعنی نیست زید بخیل و یجوز
تقدیم اخبارها کلها علی اسمائها یعنی جایز
هست بر همه خبرشان که اینها دارند میشود خبر را
هم مقدم بر اسم بدارند نحو کان قائما
زید یعنی بود ایستاده زید و اما علیها
فیمتنع فی مادام و مختلف فی لیس وما یلزمه
النفی و یجوز فی البواقی یعنی خبر در اسم در سایر افعال
جایزه مگر در لیس که نفی ملازم او هست تنبیه
غیر الماضی منها یعمل عمله فی لیس لتصرف یعنی
غیر از ماضی هم این افعال عمل خود را میکنند یعنی
مضارع و فعل امر و فعلهای دیگر از اینها صرف میشود
مگر در لیس لتصرفی نیست یعنی فعل ماضی استعمال
نمیشود فائده تسمیة تلک الافعال ناقصه لانها
لاتتم بالمرفوع کسائر الافعال یعنی این افعال
ناقصه

ناقصه را بجهت ناقصه میگویند بجهتیکه اینها
یک مرفوع تنها تمام نمیشوند لتنوع من افعال
متممه افعال المقاربة یعنی نوع افعالی هستند
که اینها را افعال مقاربه مینامند کالافعال
الناقصة الا انه التزم فی خبرها ع الا
ما شذ یعنی این افعال مثل افعال
ناقصه هستند تفاوت اینها با ان ناقصه این
که در خبر اینها فعل مضارع باشد مگر اتفاق
بیافتد که نباشد وهی انواع اختیارست از
این اسامی هستند عسی وحری واخلولق و
کاد وکرب واوشک وطفق وجعل
واخذ وعلق وهی للدنو والخبر للرجاء حصولا
او اخذا فیه این افعال وعمل اینها اینستکه میکنند معنی
ومفهوم خبر را از برای اسم خاص از حیث نسبت باشد
یا از

از حیث حصول یا اخذ در آن معنی باشد والاول عسی
وحری واخلولق وخبرها مع ان یعنی خبر این چند فعل
المقاربه با ان ذکر میشود گاهی هم بر ان نحو عسی زید ان
یقوم یعنی نزدیک هست که زید ایستاده باشد و نحو عسی زید
ویجوز حذف ان فی خبرها یعنی جایز که حذف بشود ان
در این افعال مقاربه نحو عسی زید یخرج یعنی نزدیک هست
که زید بیرون بیاید ای عسی زید خارجا نزدیکه که زید
بیرون رونده باشد واذا قدم الفعل یعنی هر وقت
فعل مقدم بشود بر اسم احتمال دارد که فعل مقاربه ممکن
تام باشد یا ناقص نحو عسی ان یقوم زید یعنی نزدیکه
هست باشد زید فیحتمل التام والنقص یعنی میشود وقتیکه
مقدم بشود اسم بر فعل میشود تام باشد نحو حری زید
ان یقوم یعنی شایسته هست که زید باشد واخلولق
السماء ان تمطر ا نزدیکه هست که اسمان بباراند الثانی
کاد وکرب واوشک وقلت فی اخواته یعنی میگوئی

خواهر بای اینهایهان طورکه پیش اینها را کفتند احکام حکم
را دارند الثالث البواقی یعنی قسم سیم نحو وطفق یخصفان
علیهما من ورق الجنة یعنی شروع کرد آدم و حوا
که از برکهای درخت جنت بر خودشان بندند
و انشاء او جعل او اخذ او علق الشاعر را
ای شرع فیه ولیس معها ان لانها للحال لا ل
ستقبال ولم یستعمل غیر الماضی منها الا
یکاد و یوشک و موشک که اسم فاعل یعنی که انشا
جه او جعل جه او اخذ وجه او علق بکوئیک الخ
فعلها که یکوئی همه بمعنی شرع هست یعنی کردنشتر
حیران و سارنان در خواندن آوازه هست یا فعلها
آن که داخل نمیشود چرا انه فعلها بمعنی حال از
برای استقبال از اینها افعال مقاربه که دیدیم هیچ
کدام جز ماضی استعمال نمیشود مکر یکاد و یوشک
مکر اینها سه فعل که فعل مضارع هست النوع التاسع
افعال تسمی افعال المدح والذم ویکون بعدها
اسمان

اسمان مرفوعان احدهما الفاعل والاخر ا
لمخصوص باحدهما یعنی نوع نوهم افعالی هستند که اینها
را افعال مدح و الذم سنا مسند بعد از فعل مدح
و الذم هر اسم میاید یکی فاعل هست مرفوع و اسم دیگر
یا مدح هست یا ذم وهی اربعة نعم و حبذا للمدح
و بئس و ساء للذم یعنی چهار فعلند حبذا نعم مخصوص
مدح و بئس و ساء مخصوص ذم فاعلها اما معرف
باللام یعنی فاعلش معرف با الف لام هست نحو نعم
الرجل زید یعنی خوب مردی هست زید او مضاف الیه
یعنی یا مضاف میشود باسم دیگر نحو نعم غلام الرجل زید
یعنی خوب هست غلام مرد زید او مضمر ممیز بنکرة منصوبة شده
یعنی یا اینکه مضمر یعنی ضمیر یکه مبهم باشد که تمیزه نکره منصوب با
نحو نعم رجلا زید یعنی خوب مردیست زید او بما یعنی
با ما تمیزه یا ضمه میشود نحو فنعما هی و مخصوصها اما مبتدا
وما قبله الخبر او خبر المبتدأ محذوف وجوبا وهو هو او

هی یعنی آن اسمیکه مخصوص با ذم باشد هست
یا مبتدا هست و ما قبله او خبر او ست بودش
خبر است از برای مبتدا ئیکه وجوبا محذوف
و او یا هو هست و یا هی و ابهام الضمیر هو علی
الثانی یعنی در صورتیکه جزو خبر مبتدای محذوف با
شد دون الاول یا اینکه بصورتیکه مخصوص
مبتدا و خبرش ما قبلش باشد و بعضی
مثلها و قد یحذف المخصوص یعنی اسم
جمع که مخصوص یا ممدوح یا ذم هر کلام
حذف میشود مثل قول خدا تعالی نعم العبد یعنی
خوب بنده هست قرینه این دال المخصوص که
مخصوص از بنده خوب ایوب هست حبذا یعنی
هم حبذا هست نحو حبذا الرجل زید خوب
مردیست زید حب فعل ماضی فاعله
والرجل

والرجل صفة للفاعل یعنی حب فعل ماضی هست و ذا
فاعله او هست و رجل صفة برای فاعل و قد یحذف الصفة
الفاعل یعنی حذف میشود صفة فاعل که اسم جنس باشد
و یأتی بتمییز او حال قبل المخصوص یعنی قبل آن اسمیکه
مخصوص بممدوح یا ذم هست یا تمیز یا حال میاورند
او بعده مطابقا له فی الافراد و التذکیر و غیرهما
یعنی یا بعد در افراد و تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث مساوی
باشد زیرا که در معنی این اسم مخصوص عبارت از
فاعل هست نحو حبذا رجلا او راکبا زید یعنی مردیست
یا سواریست زید نحو و حبذا الرجلین و الراکبین
الزیدان یعنی خوشبند این دو مرد و این دو سوار که این
دو زید باشد که در اینجا زیدان و رجلین و راکبین
از حیث تثنیه و مذکر مطابقه کرده‌اند و حبذا الزیدان
الرجلین او الراکبین یعنی خوشبند این دو زید و این دو مرد که
کرا این دو سوار باشند و هلکت فی البواقی یعنی در باقی جمع و تثنیه
یعنی

و مفرد همین حال دارند نوع الثانی عشر افعال افعال
القلوب و افعال الشک و الیقین تدخل
و انجز و تنصب علی المفعولیه یعنی نوع دوازدهم هستند
که نامیده میشوند بر فعل القلوب بعضی بر شک بر
یقین میگویند و داخل میشوند بر مبتدا و نصب
میدهند بر مفعولیه وهی این افعال ثلاث
علمت و رایت و وجدت و ظننت
این چهار فعل شک هستند و نعمت لهذا و لذلک
اخری یعنی گاهی از برای یقین گاهی از برای نحو
علمت زیدا فاضلا یعنی دانستم زید فاضل است و حسبت
بکرا کریما یعنی گمان بردم بکر مرد کریم است و زعمت
بشرا اخاک یعنی گمان بردم بشر برادر تست
و هکذا سایر نظایرها یعنی باین صورت دیگر
شک و یقین و لا یجوز الاقتصار علی مفعولیها
و یجوز حذفهما معا یعنی جایز نیست ا کردن
بر یکی

بر یکی از دو مفعول این دو افعال یعنی نمیشود یکی را در کلام مذکور
داشته و دیگری را حذف کرد اما میشود هر دو را حذف
نمود نحو من یسمع یخل یعنی هر کس میشنود خیال
میکند یعنی ای یخل مسموعه صادقا یعنی خیال میکند
که آنچه شنیده است راست است و الحق بها افعال اخر یعنی
و ملحق میشود باین افعال مذکور فعل های دیگر مثل
عطی و کسی و سمی نحو اعطیت زیدا درهما یعنی عطاء
کردم زید را یک درهم و کسوته جبة یعنی و پوشاندم
او را یک جبه و سمیته خلیلا یعنی نامیدم او را خلیل
و افعال التصییر کصیر و جعل و رد و ترک و اتخذ
و ما یتصرف منها یعنی افعالی که بمعنی تصییر یعنی گردانیدن
این چند افعال هم بمعنی شک و یقین نحو و اتخذ الله
ابراهیم خلیلا یعنی خدا گرفت ابراهیم خلیل خود
و کذا ابواب یعنی باین صورت سایر افعال شک و یقین
النوع الحادی عشر اسما تسمی الافعال یعنی نوع
یازدهم

یازدهم اسمائی هستند که نامیده میشوند اسماء افعال
یعنی نوع یازدهم وهی انواع منها ما یجری مجری الفاعلیه
فقد ومنها ما ینصب علی المفعولیه ومنها
ما یستعمل علی الوجهین اما الاول فعدّ من اجل
هما ما یعمل فی الضمیر ومنه آمین یعنی از افعال
چند نوع هستند یعنی بعضی از آنها نسبت بخود آن
بر چند گونه هست پاره از آنها منسوب بخود را
رفع میدهد بعنوان اینکه فاعل بغیر از این
وبعضی از آنها ما بعد خود را نصب میدهد بعنوان
مفعولیه نیز وبعضی از آنها استعمال بدو وجه
میدهند اما اول که ما بعد خود را میدهد
بر فاعلیه بر گردیه از آن جمله که عمل میکنند
آدعا شتاب کن دور
امین بمعنی استجب وهیت بمعنی تعالی
آمین بمعنی استجب وهیت بمعنی اسرع
ولی

وفی التنزیل هیت لک یعنی شتاب کن وفقط بمعنی
انته نحو اعطیته درهما فقط یعنی عطا کردم او را یک درهم
فقط وفی عوده جزائیه والشرط محذوف یعنی فاء سر
فقط فاء جزائیه هست شرط آن در کلام حذف ای
اذا اعطیته درهما فقط یعنی حکام او را یک عطاء میکنم
پس بس واف بمعنی اتضجر میاید نحو قوله تعالی
ولا تقل لهما اف یعنی نگوئید بپدر ومادر مان اف
یکی از افعال اسماء الافعال ووی وآها وواها میاید بمعنی
اتعجب نحو ویکانه لا یفلح الکافرون وواها لک
شگفتی یعنی تعجب هست که جماعت کافران فیروزی نجات
وآها ندارند وواها ثم آها یعنی تعجب هست از تو بازپس تعجب
وثانیهما ما یعمل فی المظهر یعنی قسم دوم اینست در اسم
ظاهر عمل میکنند ومنه هیهات یعنی یکی از انها اسماء
الافعال هیهات نحو هیهات الامر ای بعد
مثل یعنی دور است امر کار وشتان یعنی هم
شتان

شتان هست نحو شتان زید و عمرو یعنی ابل زید و عمرو
خیلی فرق تقول شتان ما بین زید شتان فرق
بینهما یعنی میانه زید و عمرو خیلی فرق هست و نیز و
سرعان یعنی سرعان هست نحو سرعان ذا سرعت
کرد زید ای سرع و فی المثل یعنی در مثل سرعان
ذا اهالة یعنی

واما الثانی فکلمات یعنی قسم دوم پس دیگر
هست از جمله یکی رُوَید هست نحو روید زیداً
یعنی مهلت بده زید را ای امهله لکن روید
و روید ۲ا مصغر رود مصدر ... مهلت
ده آن ترا مهلت دادنی و فی قوله و روید
اینها حال ای ساروا سیروا دین او نعت مصدر
تقدیرا کما فی ساروا سیرا رویدا لفظ
نحو علیک زیداً ای الزمه و نیز علیک
بصلوة اللیل یعنی در کلام عرب که ساروا
رویدا یا حالیت یعنی نصب رویدا یا حال

یعنی

یعنی سیر کردم در حالت مهلت و آرامی یا صفت مصدر
که مقدر مثل اینکه در ساروا سیرا رویدا از حیثیت
لفظ هست که لفظ سیرا باشد که مصدر و از جمله
اسما افعال علیک هست نحو علیک زیداً یعنی ملازم
زید باشد و از همین باب هست این حدیث شریف
علیک بصلوة اللیل یعنی ملازم و مواظب نماز شب
باش و یکی هم از اسما افعال بله هست نحو بله
زیداً یعنی بگذار زید را او دعه یعنی بگذار او را و ۲
قولهم بله زید مصدر مضاف یعنی بله مصدری
هست که مضاف شده بر زید و یکی هم دونک
هست نحو دونک زید بگیر زید را ای خذه یعنی
بگیر او را و اما مک یکی هم از اسما افعال امامک
هست نحو امامک زید یعنی مقدم بدار زید را
ای تقدمه یعنی مقدم بدار او را و یکی از اسما
افعال حیهل هست نحو حیهل الثرید یعنی شتاب
برید ای ائته یعنی شتابید بر او و یکی هم از اسما افعا

هاست نحو ها زید یعنی بگیر زید را ای یعنی بگیر
او را وفی التنزیل هاؤم اقرؤا کتابیه یعنی بگیرید
بخوانید نامه اعمال مرا وامثالها یعنی قسم
پنجم از انها اسماء افعال هلم است نحو هلم جرا یعنی
بکش کشیدنی ای تعال تجر جرا یعنی بیا
بکش کشیدنی وهلم شهداءکم یعنی بیارید گواهان
خودتان را ای هاتوهم یعنی بیاورید خودتان
را ومنها تعال نزال بمعنی انزل فرود آی
وتراک الامر یکی هم از اسماء افعال است یعنی
ترک کن امر که یعنی ترک کن وهی سماعی
اسماء لازم التعریف یعنی این اسماء معرف است
مثل نزال وبله وآمین ولازال لازم التنکیر
یعنی همه نکره باشد نحو آها وواها جایز الا
مرین یعنی با اینکه میشود هم نکره باشد معرف نحو

صه وصهٍ ومه ومهٍ باشد واف واف فما نون
نکره ومالا عری معرفه یعنی هر یک از انها که تنوین
پیدا کند نکره است و هر یک از انها که بدون تنوین
باشد معرف است نوع الثانی عشر اسماء تجزم
الفعل المضارع یعنی نوع یازدهم اسمائی هستند که جزم
میدهند فعل مضارع را علی معنی ان الشرطیه یعنی
بنا بر معنی ان الشرطیه وتسمی کلمة المجازاة یعنی
نامیده میشوند بکلمه مجازاة وهی من واذ ما وحیثما
وانما واتی ومهما وما ومن وای وکیف واذا و
لا تجزم فی اذ وحیث الا مع ما یعنی این اسمای
مذکور است که جزم میدهند فعل المضارع را مگر
اذ وحیث که لفظ ما با اینها ملحق نشود جزم
نمیدهند نحو اذ ما تقم اقم یعنی هر زمانیکه تو بایستی
می ایستم وحیثما تقم اقم هر مکانیکه تو بایستی
می ایستم فمتی واذ ما للزمان یعنی متی واذ ما
از برای ظرف زمان است مثل متی تقم اقم

یعنی

یعنی در هر زمان که می ایستی می ایستم اصل تقوم
اقوم بوده است مثل اینی تکن اکن هر مکانی
که تو باشی می باشم وتقی تخرج هر مکانیکه
بیرون شوی بیرون شوم و اتی و کامثلها برای
مکان نخوانی تقعد اقعد یعنی هر نشینی نشینم
واتی تصم اصم یعنی هر وقت تو روزه گیری روزه میگیرم
ومنها کلمه یعنی مهما هم همان حکم دارد نحو
مهما تسافر اسافر یعنی هر جا سفر کنی من
سفر میکنم قیل هی بسیطة وقیل انه
اینما من ما الشرطیه بعضی گفته مرکبه
یعنی ترکیب شده بعضی گفتند اذ ما الشرطیه تا
اذما الشرطیه هست کانه قلنا انت
یعنی گویا شخصی گفته هست لا افعل
یعنی نکن اینچرا که من میکنم تو در جواب گوئی مهما
تفعل

تفعل افعل هر زمانیکه تو انکار کنی من میکنم
از این نصف شعف که نوشته شده بعضی گفتند
اینجا که نوشته شد هر زمانیکه تو انکار کنی من میکنم
سعف و غلط هست قیل هی بسیطة وقیل مرکبة
اینما من ما الشرطیه او لوالة قلبت الالف
الاولی هاء تحرزا عن التکرار او من مه
وما الشرطیه یعنی محض اینکه دور نکنداز
اینکه دو لفظ ما پهلوی هم باشد انوقت ما ما
گفته شود الف را قلب به ها کرده اند پس مهما گفته
شد و من لذوی العقول یعنی لفظ من در
ذوی العقول استعمال میشود یعنی ادم نحو من تکرم
اکرم یعنی هر کس را تو اکرام کنی من هم اکرام میکنم
وما لغیرهم یعنی من در غیر ذوی العقول هم استعمال
میشود نحو ما تصنع اصنع یعنی انچه تو بکنی میکنم
وای اعم یعنی ای خواه در آدم خواه در غیر ادم
استعمال

استعمال میشود نحو أیّاً ما تضرب أضرب یعنی هر کرا
بزنی میزنم و أنّی ما تصنع اصنع یعنی هر جا که بکنی
من میکنم و لهذه الکلمات معان لا تجزم بها
یعنی معنی های دیگر در این کلمات که بدان جزم نمیدهند
چون با آن معنی استعمال شود فعل از خودش
را جزم نمیدهد فمن للاستفهام یعنی از برای
طلب فهم کردن نحو متی تقوم یعنی کی می‌ایستی
ومتی القتال یعنی چه وقت جنگ است از القبیلتین
یعنی پس هم داخل اسم میشود و هم داخل فعل و
أین کذلک یعنی این هم حکم متی دارد نحو أین
تکون و أین زید یعنی کجا هستی و کجاست
زید و أنّی للاستفهام المکان و الحال یعنی أنّی
از برای طلب فهم کردن در مکان و حال آن
نحو

نحو أنّی زید یعنی الآن زید کجاست و چگونه است
حال زید و بمعنی متی الاستفهام نحو أنّی القتال
یعنی کی است جنگ و للاستفهام یعنی من که
از جمله اسمای جازمه فعل مضارع بوده است بمعنی
ان شرطیه و کلمه مجازاة هم نامیده میشود بمعنی
استفهام هم میاید مثل من انت یعنی کیستی تو
و مهما از برای استفهام زمان نحو مهما اللیلة
یعنی چه زمانست برای شب و بمعنی ما یعنی اینها
هم بمعنی ما هم آمده نحو مهما نزره من الهبة المبدعة
العقد یعنی هر چه نذر کرده است او را هبه مشروط
منعقد میشود و ما للاستفهام یعنی یکی هم ما است
برای طلب فهم کردن نحو ما هذا یعنی چیست این
و موصوفة یعنی یکی هم ما است برای صفة نحو
مررت بما معجب لک یعنی گذشتم بچیزی که عجب
آورنده

آورنده هست برای تو و بمعنی صفة هم نحو اضرب ضربا
ما یعنی بزن اورا زدنی بهلکت) مخصوص و یکی
هم مثلا موصوله هست نحو فیمه یعنی در آن
هست آنچه در آن هست یکی مثلا هست نحو ما
احسن زیدا یعنی چقدر نیکو زید یکی هم ای
هست همان حکم مارا دارد در مذکور مکرر در
آیه و من علم ای را دارد مصفة ومن و
منا قد یتعاطیان المنع فیکون لذوی العقول
یعنی کاهی من بمعنی خوردن آید و ما بمعنی
خوردن بمعنی میدهد پس ما استعمال میشود از برای
ذوی العقول مثل قول خدا تعالی والسما و ما بنیها یعنی
قسم باسمان بانکس که آسمانها بنا نهاده است
و من لغیر ذوی العقول یعنی استعمال میشود در
غیر ذوی العقول نحو و منهم من علی اربع یعنی
از جمله حیوانات حیوانیست چهار پا راه میروند
و اما

و اما الجزم بکیفما و اذا فنادر یعنی و اما
مجزوم شدن فعل المضارع کم اتفاق
می افتد بکیفما و اذا و تنبیهان الاولی کیف
للاستفهام الحال و یقع حالا و خبرا و مصدرا
یعنی آگاه نمودن هست در اینجا اولی اینست
کیف از برای استفهام حال هست و این کیف حال
واقع میشود مصدر و هم خبر نحو کیف سرت راکبا
ام راجلا یعنی چگونه راه رفتی سواره یا پیاده و
کیف انت چگونه هست حال تو و کیف قرات
سرا ام جهرا یعنی چگونه قرائت کردی آهسته
یا بلند و الثانی اذا للمضی یعنی قسم ثانی اذا از
برای زمان گذشته میاید نحو و اذا راوا تجارة او
لهوا انفضوا الیها یعنی هر وقت دیدند تجارتی
و نفعتی را یا کار لهو و لعبی را بسوی آن شتافتند
و عاملها الجزاء و یکون للحال بعد القسم یعنی
عامل

عامل آن جزاء هست یعنی باید از برای حال وقتیکه
واقع شود نحو واللیل اذا یعنی قسم بشب در
آن حال که تاریکه آید و انها اذا از جمله
ها هست که از اسمای جازم اضاف بجمله شود
و یکون للمفاجات فیقع بعدها المبتدا و الخبر
یعنی و میباشد اذا از برای ناگهانی پس
واقع میشود بعد از آن اذا مبتدا و خبر
نحو خرجت فاذا السبع یعنی بیرون آمدم
پس ناگاه جانوره درنده دیدم فقیل زمان
و قیل مکان یعنی بعضی گفتند اذا مخصوص از
زمان بعضی گفتند از مکان لهما معنی المفاجات
المفهوم من الفحوا یعنی و دهنده ان اسمکه
بعد از اذا امده واقع شود مفاجات والتقدیر
یعنی و تقدیر کلام اینست که خرج فاجات مکان
وقوف السبع او زمانه یعنی بیرون شدم پس ناگاه
برخوردم

برخوردم بمکانیکه درنده ایستاده بود یا زمانیکه
ایستاده بود النوع الثالث عشر اسماء تنصب النکرات
علی التمیز یعنی نوع سیزدهم اسمائی هستند که نصب
میدهند اسمی النکرات را بنا بر اینکه تمیز باشند
وهی اربعة و انها چهار اسمند و هی اینها اسمای کم
و کاین و کذا بمعنی العدد و بعض یعنی بمعنی شماره
میاید و بعضی از شماره فکم یکی از این اسمها کم یکون
استفهامیه و خبریه یعنی میباشد استفهامیه و خبریه
و الاستفهامیه تنصب بلا فصل و سعه یعنی نصب
میدهد اسم بعد از خود شانرا بدون فاصله
و با فاصله نحو کم رجلا فی الدار یعنی چند مرد
در خانه هست و در اینجا فی الدار فاصله شده است میانه
کم و رجلا یعنی و با وجود فاصله رجلا را نصب داده
هست و سعه حرف الجر تنصب و تجر یعنی وقتیکه
حرف

حرف جر در سر کم واقع شود میدهد وهم نصب
نحو بکم درهماً یا بکم اشتریت بده درهم خریدی و
اسماً الخبریة یعنی اما کم خبریه برای بسیاری است
مع الفصل بالجملة وینصب یعنی اگر جمله میانه
کم خبریه واسم بعد از آن آید وجوباً نصب
میدهد مثل کم نالنی منهم فضلاً یعنی چه بسیار از ایشان
مرا فضل رسانید وبالظرف شبهة علی المختار یعنی
وقتیکه ظرفیت یا شبه ظرف فصل شد میانه کم
واسم ما بعدش جایزه هم نصب وجر نحو عندک
او فی الدار رجلاً یعنی چند نفر مرد در خانه هست
وبدونه تجر حملاً علی رب حملاً له علی النقیض او
النظیر علی النظر یعنی بدون فاصل طرف جر
میدهد کم اسم ما بعد خود را بنا بر اینکه حمل
شود بر رب جاره نحو کم رجل لقیته یعنی بسیار
مرد لم را که ملاقات کردم نصبون لها
یعنی

یعنی جماعت بنی تمیم نصب میدهند بآن کم در اینمقام وتمیز
الاستفهامیة تفرد وتجمع والخبریة تفرد یعنی تمیز استفهامیه
مفرد میاید وتمیز خبریه مفرد وجمع هردو میاید وقد تجر بمن
فیهما یعنی مجرور میشود بمن جاره در هردو صورت نحو کم من رجل
ضربته یعنی چه بسیار مرد را که زدم او را نحو وکم من قریة
اهلکناها یعنی بسیار قریه را که هلاک کردیم او را وقد یحذف
کاهی هم حذف کرده میشود نحو کم مالک یعنی چقدر هست مال
تو وکم ضربت یعنی چقدر زدی وکاین ککم الخبریة فی التکثیر
ودخول من علی التمییز غالباً والتصدیر وینصب نادراً یعنی
کاین مانند کم خبریه هست در بسیاری ودخل شدن
من بر تمیز کم وهمیشه در صدر واول کلام واقع میشود
ونصب اسم بعد خود را غالباً نحو کاین رجلاً عندی
یعنی چه بسیار مرد نزد من هست وکاین من قریة
اهلکناها چه بسیار قریه را که هلاک نمودیم مردمش را
وفیها خمس لغات ودر اینها کاین بر پنج صورت لغت
شده

میشود کائن و با یاء مشدد و بی نون کأیّ و با یاء مشدد
بدون نون وکائن بروزن رائع و کاءٍ بروزن جاءٍ
و کیءٍ و بروزن شیءٍ و کاءٍ بروزن بیعٍ و کذا لمطلق
العدد و نصب غالباً یکی است نحو عندی کذا
درهم یعنی نزد من چند عدد درهم وقد یجر الاسم با
لاضافة یعنی گاهی هم بعنوان اضمر ما بعد خود را جر
میدهد نحو عندی کذا درهمٍ یعنی من هست چند درهم
در اینجا جر داده است اسم را به اضافه وقد یرتفع
ما بعده علی البدل یعنی گاهی رفع میدهد ما بعد
خود را بنا بر بدلیت نحو عندی درهمٌ یعنی نزد من
هست چند درهم وقد تکون کنایة عن غیر العدد یعنی
گاهی هم کنایه از غیر عدد میشود نحو خرجت من یوم
کذا یعنی آمدم از فلان روز مضاف الیه یعنی یوم
در اینجا مضاف الیه کذا شده و اما العدد فهو
من احد عشر الی تسعة و تسعین احد و عشر یا نود
و نه

نه تا نصب میدهد ما بعد خود را نحو رأیت احد
عشر کوکباً یعنی دیدم یازده ستاره را وله تسع و
تسعون نعجة یعنی از برای او بوده نود و نه میش هست
تنبیه اذا اردت التنصیص علی کمیة شیئ یعنی
وقتیکه بخواهی روشن نمائی بر مقدار چیزی
فتقول رجل و رجلان مثلاً تم یا که با تعدد
یعنی وقتیکه بخواهی حکم نمائی بر مقدار میگوئی رجل
رجلان و لا تمیزه علی النظمت وقتیکه بخواهی تمیز
بیاری مثل اینکه در شعر او رکم نمانا تعلد ثنتا و رب
الاثنین مجموع و مجرور تمیز یعنی وقتیکه در عدد از جز
تا بالا رقم تا به هر شد باید اسم بعد از عدد که
تمیز باید جمع و مجرور باشد مثل ثلثة رجالٍ عد
ما کان منها قد اضیفت الی المائة بعد فهو
ممیز یعنی وقتیکه این عدد اضافت بصد شد تمیزش
مفرد مجرور میاید و فیما بعد عشر فرداً انصب الی تسع
و تسعین

و ستّعش الممیّز یعنی از بعد از ده تا بیست اسم بعدش
که تمیز باید مفرد منصوب باشد چارمش تسع
و تسعین ضحیٰ عند ذا فرد اتمیز از بود نه که گذشته
الوقت باید تمیز مفرد مجرور بیاید و امّا گفته
تذکیر الاعداد و تأنیثها انکه اگر تمیز مؤنث
باشد مذکر بیاید و اگر تمیز مذکر شد مؤنث می‌آید
فعلی ما ظممت تسهیلاً للضبط یعنی این بیت که شعر
آوردم که خواندنش آسان شود فی ثلاث و تسع
لعدّه ذکر انث بعکس ما از سه و ده باید
بعکس بیاوری یعنی اگر تمیز مؤنث باشد باید
عدد مذکر بیاوری و اگر تمیز مذکر باشد باید عدد
مؤنث بیاورد و فی الاثنین قبلها و کذا یعنی
از عدد که اثنین باشد یازده باشد باید
عدد موافق قیاس باشد با تمیز مؤنث
مؤنث بیاید و با تمیز مذکر مذکر بیاید بعد بها
ما هو القیاس جزئی کل تا الثمان نه
الثلاث

فی الترکیب یعنی از هشتاد نود و دو بصورتی که نوشته
شد باید همان ترکیب که نوشتیم ما خلا العشر
فیه ما استطرادا فی العشر بعکس ما معه
یعنی در خود لفظ عشر که ده باشد باید تمیزش اگر
مؤنث و مذکر بر عکس باشد فی سواکلها
السوانحرای یعنی در سوای انهائی که مذکور شد
باید مساوی شد یعنی هر که تمیز مذکر بیاید
عدد هم مذکر و هر جا که تمیز مؤنث باید عدد
مؤنث باشد و اذا سمعت العوامل اسما
عدّه یعنی چون شنیدی تو دیگر عوامل سماعی را
فاسمع السبع القیاسی پس بشنو هفت قیاسی
را الاول منها الفعل غیر ما ذکر یعنی اول از آن
هفتا یکی فعل است مطلقاً خواه لازم خواه متعدی
که هر یک بر حسب خودش عمل میکند یعنی لازم بر
حسب فعل لازم متعدی بر حسب فعل متعدی
و این فعل غیر از افعالیست که در اول کتاب مذکور

شد وهو معلوم ومجهول وان من مجهول والمعلوم
لازم او متعدی و آن فعل معلوم لازم و متعدی
فالمتعدی یرفع اسم من قام به الفاعلیة وینصب
اسم من وقع علیه علی المفعولیة فعل متعدی
رفع میدهد آن اسمی را که از او سر زده میشود یا او
بنا برانکه اسم فاعل این فعل و نصب میدهد
اسمی را که این واقع بر او میشود بانکه این اسم
مفعول آن فعل باشد نحو ضرب زید عمرواً یعنی
زد زید عمرو را که در این فعل که از ضرب باشد
اسم بعد از خودش را که زید و این فعل با و
قیام میکرد رفع داده است بانکه اینکه فاعل
آن فعل و کننده آن کار است نصب داده است
اسم دوم را که عمرو است و این فعل بر او
او واقع شده است بعنوان مفعول او باشد
پس این فعل عامل رفع و نصب و قیاسی یعنی
هر فعل

هر فعل متعدی که یک مفعولی باشد بر این قیاس
است از یک مفعولی هم بیشتر باشد همین حکم
دارد واللازم یشارکه فی الاول دون الثانی اذ هو
مثل قام ولم یقع یعنی فعل لازم هم در عاملیت همین
دارد اما در رفع دادن فاعل نه در ثانی که نصب دادن
مفعول باشد زیرا که آن نسبت داده قیام نگرفته
و واقع شده نحو قام عمرو یعنی ایستاد عمرو زیرا که
این فعل بوجود عمرو و قیام نگرفته و واقع شده بعلت
اینکه شرط قیام وقوع بر دیگری نیست والفاعل اما ظاهر
وقد ظهر او مضمر یا زراو مستتر و الاستتار یجب یعنی و
فاعل یا ظاهر و کلام هم آشکار و مذکور یا ضمیر و ضمیر
هم که باشد یا بارز یعنی آشکار یا مستتر و لو شده
است و مستتر واجب در مثل انت تضرب و انا
اضرب و نحن نضرب و اضرب انت و ربنا احسن
زید یعنی میزنی تو و میزنم من و ما میزنیم بزن تو
[illegible]

وجه نیکو زید و نه عدا و خلا و الا یکون واسی لا
فعال ماکان یعنی الماضی و یجوّزها یعنی وجه درعدا
وجه درخلا و وجه لا یکون و نه الا فعال غیر از
ماضی عمل نمیکند و انّما غیر انهد نحو هو ضرب و
یضرب و هی ضربة و نفی زد او مزند و
زدند و نزنند و والمفعول له یکون ظاهر
یعنی و مفعول میباشد ظاهر است زیداً یعنی زدم
زید را او مضمراً بازا الا غیر مفعول ضمیر میشد
انیاضم ظاهر نحو ضربته زدم و الفعل قد
یتعدی الی واحد و کثیر والی اثنین ثانیهما
عین الاول او غیره قد مرّ و ثلاث و هی اعلم
واری وانبأ وأنبئ و خبّر و حدّث
یعنی فعل او لازم دو قسم است یکی لازم است و
یک قسم متعدی و متعدی بر سه قسم است یک مفعولی
و آن بسیار است مثل ضرب عمرواً و امثال
آن

آن و دو مفعولی آن هم دو قسم است یکی اینست
که مفعول دوم عین مفعول اول است و یکی هم دیگر
که مفعول دوم غیر اول باشد نحو جعل الله زیداً
سخیاً که سخاوت عین از زید است و جعل الله
زیداً امیراً که امارت غیر از زید است کاهی امر است
کاهی نیست و قسم سیم سه مفعولیست و فعلی که
متعدی سه مفعول شود کم و معدود است چنانکه
در اینجا مذکور شد مثل اعلمت زیداً امراً فاضلاً
و ارایتهم کثیراً نمودم تورا اش ترا لسادسی کافی
یکی مفعول هم یکی و کثیراً یکی و قد یحذف الاول
ویذکر الاخران معا او بالعکس کمفعول باب
اعطیت فالاخران مثلاً زمان کمفعول باب علمت
وله معمولات اخر غیرها منصوبات منها ما
هو بمعناه و یسمی مصدراً و مفعولاً مطلقا یعنی
کاهی

گاهی مفعول اول حذف میشود و مفعول آخر باهم
مذکور میشود یا بعکس هست یعنی آخری
حذف میشود و اولی مذکور میشود. مفعول باب
اعطیت لیس آن دو مفعول آخر لازم هستند یعنی
از هم جدا نمیشوند خواه مذکور بخلاف مثل
دو مفعول باب اعلمت و سوای مفعول معمولاً
دیگر هست که منصوب میشوند از آن جهت که بمعنی
خود آن فعل هست و آن مصدر مفعول مطلق
مینامند مثل ضربت ضرباً که ضرباً مصدر
و مفعول مطلق و ضربت و در معنا مانند
ضربت هست و قعدت جلوساً یعنی نشستم نشستنی
که در اینجا جلوساً مصدر و مفعول مطلق هست
و از حیثیت معنی با قعدت یکی. اگرچه لفظاً
از آن ماده نیست و قمت مثل قعدت ایستادم مانند
ایستادن و ثانیها ما هو واقع فی زمان او مکان
و یسمّی

و یسمّی ظرفاً و مفعولاً فیه یعنی و از انجمله ان فعلت
که واقع است در آن از مکان و از زمان ظرف
و مفعولٌ فیه میدانند نحو صمت یوم الجمعة
یعنی روزه گرفتم از روز جمعه که در اینجا یوم
ظرف هست و مفعول فیه و صلیت امامک
و نماز کردم در پیش روی تو و منها ما فعل فعل
لاجله و یسمّی مفعولاً له و از جمله آنها آن
چیزیست که فعل بعلت آن صادر میشود و اینرا
مفعول لاجله مینامند مثل ضربته تادیباً
یعنی زدم او را بعلت اینکه ادب پیدا کند
و قعدت عن الحرب جبناً یعنی نشستم از جنگ
بعلت ترس و منها ما هو فاعل له معنی و
رفع الابهام عن ذات مقدر و از آن جمله
عوامل سماعیه چیزیست که عامل آن فعل
هست بر حسب معنی و رفع میکند ابهام را از
ذات

ذات مقدّر نحو واشتعل الرأس یعنی روشن
گردید سر را که مقصود اینست سبب پیری
موی سر سفید شد و روشن طاب زید
نفساً یعنی نفس زید پاکیزه گردید واباً وداراً
وعلماً یعنی از حیثیت پدرش و از پدر بودنش
و از حیثیت خانه اش و از حیثیت علمش زید خوب
شد و اینها مما یرفع الابهام از المذکور
فهو مفعول بقسم آخر من الذات یسمی
این دایه تعالی و کل اینها یسمّی و هو لا
یکون الا نکرة و منها ما یبین هیئة الفاعل
عند صدوره عنه والمفعول عند وقوعه علیه
و یسمّی حالاً یعنی و اینها آنچه ابهام را رفع
کند از ذات مذکور باشد اینها از قسم
دیگر از قیاسات است که از اینها بیرون
مذکور شود و آن تمام شد مکرر و از آنجمله
حالیت

حالیت که آشکار کنند حیثیت مفعول است
هنگام وقوع آن فعل بر آن مفعول این را
حال نامند مثل جئت راکباً یعنی آمدم در
حالت سواره و رأیته راکباً یعنی دیدم آن را
که سواره بود و رأیتهما راکبین دیدم هر دو را
در حالیکه سواره بودند و قد یحذف عاملها
وجوباً یعنی و گاهی عاملش وجوباً حذف میشود
نحو زید ابوک عطوفاً یعنی زید پدر توست از
حیثیت مهربانی ای احقه و مثل بعته بدرهم
فصاعداً یعنی فروختم اورا بیک درهم پس برو
بالا ای فاذهب صاعداً پس برو بالا و یلزم
لهم انکاره و لازم است اینکه معمول نکره باشد
و منها المنصوب بنزع الخافض یعنی از جمله
اینها منصوبیست که بواسطه اینکه حرف جرّ را
زدان

ازآن کنده اند نصبش داده اند یعنی وتعصفا
رملا یعنی آمد مرا در حالتیکه میوزد ریگ زار
رفتند ای جاء الی و صارت اهو فی الرمل
آمد سوی من و گردیدند مثل ریگ زار که
در آنجا بودن ظرف فی را که خبر است از
الرجل بر داشتند منصوب است و اما
المفعول معه والمستثنی فلیعلم مجهول اینها
کما قدمنا یعنی عامل مفعول معه مستثنی سماعیه
هست چنانکه مذکور شد و هم نیست و اما
المجهول فتبنی من المعلوم بتغییر صیغته ویحذف
الفاعل ویقام مفعول آخر مقامه یعنی به و
یسمی مفعول ما لم یسم فاعله ویصلح لذلک
الثانی من باب علمت ولا الثالث من باب
اعلمت والمفعول له والمفعول معه والحال والتمیز
کذلک واما غیرها فان وجد مفعول به تعین
له والاول

له والاول من باب اعطیت اولی من الثانی
والا فالجمیع سواء واینها فعل مجهول بنا میشود
از فعل معلوم جز اینکه صیغه تغییر داده میکنند
مثل ضرب بفتح ضاد و را و با که صیغه مفرد
مذکر از فعل ماضی معلوم است که میشود
ضرب زید امروا اگر زید امرورا که در اینجا
فاعل که زید باشد معلوم و مفعول که امرو
هست معلوم با بواسطه این فعل معلوم میگویند
یعنی معلوم فاعل معین باشد و مجهول باشد
صیغه را تغییر میدهند تا مجهول فاعل با معلوم
الفاعل فرق داشته باشد و او را مضموم و عین
لا الفعل را که را است مکسور میاورند و اما
فاء الفعل که با است باهمان حرکت خودش
که مبنی بر آن است باقی میگذارند زیرا که مبنی تغییر
پذیر نیست و فاعل محذوف میشود زیرا که معلوم
نیست

نیست و معمول دیگر در مقام فاعل است نگردد و
مرفوع میشود و حال اینکه حقش آنکه منصوب
باشد زیرا که قیام فعل و فاعل وی فعل بر
مفعول است و در اینجا زید حکم مفعول دارد و وقوع
فعل بروی شده است و حقش اینست منصوب باشد
لکن چون فاعل در اینجا معلوم نیست و بدون فاعل
نمیباشد مرفوع گردیده است در حقیقت
صورت پیدا کرده است یکی یعنی مفعولیتی
فاعل و اینرا مفعول ما لم یسم فاعله مینامند یعنی
مفعولیکه فاعل در کلام مذکور نشده
باشد و برای این نیابت فاعل مفعول دوم باب
علمت و سوم باب اعلمت پس مفعول له
و مفعول معه شایستگی ندارد حال و تمیز هم
شایستگی ندارد و اما غیر از اینها نامبرده شد اگر
مفعول به موجود باشد برای نایب فاعل بودن معین
میشود

میشود و مفعول اول از باب اعطیت برای نیابت
فاعل از مفعول ثانی اعطیت سزاوارتر است
و الا اگر موجود نباشد مفعول به و مفعول دوم
باب اعطیت پس سایر مفاعیل برای نایب فاعل
شدن یکسان هستند مثل ضُرب زید یوم الجمعة
امام الامیر ضرباً شدیداً فی داره یعنی زده
شد زید در روز جمعه در پیش روی امیر ضرب سخت و شدید
در خانه اش تنبیه و قد یحذف الفعل اما
جوازاً یعنی و گاهی فعلی که عامل است در کلام
حذف کرده میشود کقولک زید مثل اینکه میگویند
در جواب کسی کی ایستاده میگوید زید یعنی قام
زید یعنی ایستاده زید و در اینجا قام را که فعل
عامل است حذف میکنند برای اینکه کلام را مختصر
کنند و این یک نوع از فصاحت است و در این مقام
جایز است که فعل حذف بشود و اگر بخواهی میگوئی
و وجوب

در جواب قام زید واجب نیست که ذکر بکنی
در حذف و عدم حذف مختاری و اما بخلاف باب
التحذیر یعنی ویا اینست که حذف فعل لازم و واجب
و ذکرش جایز نیست چنانکه در باب تحذیر یعنی حذر
دادن و ترسانیدن از چیزی حذف فعل جایز
نحو ایاک والاسد بعّد نفسک ای بعّد نفسک من
الاسد منفسک یعنی دور کن شیر را از تو و خودت
را از شیر و ایاک آن تحذف ای نفسک من
حذف الأرنب یعنی تقدیرش یعنی بترس
و دور دار خود را از افکندن خرگوش هم میشود
الطریق الطریق یعنی بترس از راه ای اتّق
که در این موارد فعل وجوباً حذف شده و اضمارش
جایز نیست و باب ما اضمر عامله و مفعول
حذف فعله مع التفسیر و دیگر باب نیست که
عاملش پوشیده میگردد و آن نیست از مفعولیت
که فعلش حذف شده باشد اضمار در کلام
از برای

از برای فعل بوده باشد نحو زیداً ضربته یعنی زدم
او را ای ضربت زیداً و حذف فعله و تفسیر ضربته
یعنی فعلی که عامل زید هست که ضربت باشد در
کلام حذف شده است و مضمر گردیده و ضربته
مفسر آن است و دیگر باب الاختصاص است
نحو العرب اسخی الناس للضیف ای نخص
العرب یعنی اختصاص میدهم جماعت عرب
را باینکه از همه مردمان در حق مهمان با سخاوت
تر هستند و دیگر باب المدح والذم والترحم
هست که در اینها هم حذف عامل میشود نحو الحمد
لله اهل الحمد و مررت بزید الفاسق
و المسکین ای اعنی اهل الحمد یعنی حمد میکنم
خداوند را که اهل حمد هست و گذشتم بزید
فاسق یا بزید مسکین ای اعنی اهل الحمد
و اعمی

وا عني الفاسق واعني المسكين كه لفظ اعني عامل
هست در اين موارد حذف شده است پس اهل
وفاسق ومسكين را منصوب ميآورند يعني از جاهايكه
كه حذف عامل ميشود در باب الاغراء يعني برحذر
كردانيدن وبراغب كردن نحو الغزال الغزال يعني آهو
را بترسان اي ارا الغزال الثاني المدح هو يعمل
عمل فعله لازما او متعديا معلوما كان او مجهولا فالمعلوم
حكم ازان عوامل قياسيه مصدر است مصدر همان
عمل را مينمايد كه فعل ميكند خواه مجهول ومعلوم وخواه
متعدي نحو يعجبني قيام زيد واعجبني ضرب زيد عمروا
يوم جمعة امام الامير ضربا شديدا يعني رسيد
بمن ايستادن زيد وعجب آورده من زدن زيد عمرو
را روز جمعه در پيش روي امير زدني سخت عجب آورده
كردن او ولله دره فارسا يعني هست خير و
نيكي او در حال وحيثيت سواري وامثال نحو آيه
شريف

شريف وهم من بعد غلبهم سيغلبون يعني وآن مردم
روم بعد از اينكه مغلوب شدند زود است كه غالب
ميشوند اي بعد آن غلبه واماله بالاتمام ضعيف و
قد يضاف الى الفاعل والمفعول على اعرابه يعني
وكاهي اضافت ميشود مصدر بسوي فاعل ومفعول هم
باهمان اعراب فاعل كه مضاف عليه ومجرور هست
باقي هست نحو اعجبني ضرب زيد عمروا يعني عجب
آورد مرا زدن زيد عمرورا وبالعكس يعني اضافت
بمفعول ميشود نحو اعجبني ضرب عمرو زيد يعني عجب
آورد مرا زدن عمرو زيد وقد يحذف احدهما و
الآخر على اعرابه او مجرور بالاضافة ولا يتقدم
معموله عليه ولا يضمر فيه وتابعهما في الجر يتبع
في الجر في اللفظ او المحل يعني وكاهي حذف ميشود
يكي از اين يعني يا فاعل ويا مفعول وديگري بر اعراب
خودش يا مجرور اضافت مصدر ميماند ومعمول
مصدر هرگز بر خودش مقدم نميماند ودر مصدر
مضمر

مضمر نمیگردد یعنی مصدر مثل فعل که معمول
در آن مضمر گردد و تابعه أی معمول مصدر در جمیع
توابع تبعیت لفظ یا محل مینماید نحو عجبت من ضرب زید
الظریف و الظریف و من أکل و اللحم یعنی
عجب کردم از زدن زید ظریف و خوردن
گوشت و گوشت و فی الرفع و النصب اللفظی یعنی
در حالت رفع و نصبی همان متابعت لفظ را
مینماید دلالته اسم الحدث و هو ان علما
کفجار علما للفجرة او مبهما کالمحمدة او عاملها در
الثلاثی و هو یعنی اسم حدث دلالت
بر حدث میکند اینی اسم اگر علم باشد فجار که
علم است از برای فجره یا مبهم باشد محمده
یا هموزن مصدرهای فعل ثلاثی مجرد اما
برای غیر فعل ثلاثی مجرد باشد نحو اغتسل و
التوضؤ وضوءا یعنی غسل کردم غسلی و وضو

ساختم وضو کردنی فاسم مصدر و الا فمصدر
یعنی اینطور مصدرها اسم مصدر و مصدر میمی میگویند
نحو ضرب و الاکرام که مصدر ضرب از فعل ثلاثی
مجرد و اکرام از باب مزید فیه الثلاثی است اسم
الفاعل و هو یعمل عمل فعله المعلوم بشرط الحال
و الاستقبال و الاعتماد علی المخبر عنه او اللام
الموصول و الموصوف او کان حالا او الهمزة
او حرف النفی او النداء یعنی قسم سیم از این اقسام
عوامل قیاسیه اسم فاعل است و این اسم فاعل
عمل میکند همان عمل فعل خودش را که معلوم باشد
یعنی اینکه فعل مجهول باشد بشرط معنی حال و استقبال
و اعتماد بر آنچه خبر از او داده میشود یا الف لام موصول
یا الف لام موصوف یا اینکه حال باشد یا همزه
یا حرف نفی یا حرف نداء نحو یا طالعا جبلا یعنی
ای کسانی که طلوع کننده در کوه هستید که در اینجا
اعتماد اسم فاعل و حرف نداء است و ما قائم
زید

زیدٌ یعنی ایستاده زید واضاربٌ انتَ اخاه
راکباً فرسه آیا زننده هست زید برادرش را در
حالتیکه برادرش سوار شونده اسبش را وجاء
رجلٌ ضاربٌ ابوه غلامه وآمد زننده هست
پدرش غلامش را والضارب ابوه بکراً آنکه زننده
است پدرش بکر را وزیدٌ ضاربٌ غلامه عمرواً
یوم الجمعة یعنی زننده است زید غلامش عمرو را
در روز جمعه وان کان باللام عمل والتثنیه
والجمع کالمفرد وهکذا صیغ المبالغة جمع ما
ذکر یعنی اگر اسم فاعل با الف لام باشد
مطلقا عمل میکند خواه با صورتهای مذکوره
باشد خواه نباشد واسم فاعل تثنیه باشد
خواه جمع همان مثل مفرد یعنی همان مفرد عمل
میکند تثنیه وجمع هم باشد میکند وهمچنین برای
مفرد مذکور شد برای تثنیه وجمع هم وهمچنین
صورت اسم فاعل هست صیغ مبالغه
احکامیکه

احکامیکه برای اسم فاعل مذکور شد نحو جاءنی رجلٌ
ضرّابٌ غلامه یعنی آمد مرا مردیکه بسیار زننده
هست غلامش را ویضاف الی فاعله وتابعه
کتابع المصدر یعنی واضافه میشود بسوی فاعلش
وتابع آن مثل تابع مصدر نحو زیدٌ ضاربُ
عمروٍ وبکراً یعنی زید زننده هست عمرو وبکر را الرابع
اسم المفعول وهو یعمل عمل المجهول بشرائط اسم
الفاعل یعنی قسم چهارم از عوامل قیاسیه اسم واسم
مفعول موافق فعل مجهول خودش عمل میکند یعنی
که فاعلش معلوم نیست نحو المضروبُ زیدٌ یوم
الجمعة امام الامیر ضرباً شدیداً فی الدار ونحو حوضٌ
مملوٌّ ما یعنی آیا زده شد زید در روز جمعه در پیش روی
امیر زدنی سخت در خانه اش وحوض پر از
آب بود ویضاف الی فاعله یعنی گاهی اضافه
میشود بسوی فاعلش نحو زیدٌ مضروب ابیه یعنی
زده

زده شد پدر زید و این شش تشبیه بامفعول
الفاعل منتزعه فصفة ثلاثة اولا اسم الفاعل
لازم یعنی اگر نخواهی نصب آن را از برای اینکه
بمفعول شبیه بشود و در اینجا فاعل نوشته شده
خواهد بود پس در آن شش وجه مرو همچنین است
حکم اسم فاعل لازم یعنی اینهم حکم المفعول را دارد
الخامس المشبهة مشتقة من لازم لمن قام
به علی الثبوت و یعمل عمله یعنی پنجم از عوامل
قیاسیه صفة مشبهة یعنی صفة شبیه بفعل
است و این صفة مشبهة مشتق از فعل لازم
برای کسیکه قائم بر آن است بمعنی ثبوت
نه حدوث و عمل میکند عمل فعلش را نحو
زید حسن وجهه یعنی زید نیکوست او و زید
طیب ابوه زید پاکیزه است پدر او حسن وجه
و پاکی هر دو معنی ثبوت دارد و عوامل
قیاسیه

قیاسیه اسم التفضیل نحو ما رأیت رجلاً احسن
فی عینه الکحل منه فی عین زید ندیدم هیچ مردی را
که در چشم او نیکوتر باشد از سرمه که در زید است
و هذا بسراً اطیب منه رطباً یعنی و این در
حالیکه نخور است بهتر از آن است در حالیکه
خرما رسیده باشد السادس المضاف وهو
کل اسم نسب الی شیء وجره بتقدیر اللام
او من او فی ویسمی المجرور مضافاً الیه یعنی
قسم ششم از اقسام قیاسیه مضاف است که عمل
میکند در ما بعد خود را یعنی مضاف الیه را مجرور
مینماید بتقدیر یا من یا فی یا لام که از حروف جاره
باشد و مجرور را مضاف الیه مینامند نحو هذا
غلام زید یعنی اینست غلام زید و خاتم فضة
یعنی انگشتر نقره است و ضرب الیوم زدن روز
یعنی

يعني وهذا غلام لزيد وخاتم من ضرب في اليوم
وقد يقع الفصل بينهما يعني كاهي مضاف ومضاف
اليه چيزي فاصل ميشود نحو في بئر يعني در چاه الحجر
وهذا غلام والله زيد اين غلام زيد است السابع
كل اسم مبهم قد تم باحد الاشياء اي التنوين ونون
التثنية وشبه الجمع والاضافة نصب اسما او
يسمى المنصوب تميزا يعني هفتم از هفت گانه
قياسيه هر اسم مبهمي است كه تمام بيكي از چهار
چيز يكي تنوين ويكي نون تثنيه ونون جمع ويكي
اضافه شدن بر چيز ديگر واين مبهم نصب
ميدهد اسم نكره را وآن اسم منصوب شده
است تميز ميخوانند نحو عندي رطل زيتا يعني نزد
من يك من روغن زيت است الخ آن اسم
مبهم است كه بتنوين تمام شده وزيت را
كه نكره است كه منصوب كرده است تميز ميخوانند
ومنوان سمنا يعني نزد من دو من روغن وعشرون
درهما

درهما وملؤه عسلا يعني نزد من دو من روغن است
وبيست درهم است وپر است آن از عسل وقد
علي الثالث من اسما عبارات وشمرده شده است
اين مثل هم از عوامل سماعيه چنانكه در نوع
سيزدهم مذكور شد واين هفت عوامل قياسيه
ونود ويك سماعيه همه هست نود وهشت شد
تتمة العامل اما لفظي وقد بان واما معنوي
وهو شيئان معنى يرفع المضارع وهو تجرده
عن النواصب والجوازم يعني تتمه اين نود وهشت
عامل كه عبارت از دو عامل ديگر باشد وعدد
صد تمام بشود اينست كه عامل يا لفظيست كه
روشن شد كه آن نود وهشت عامل مذكور شد
ويا معنويست واين دو معنيست يك معني است
كه رفع ميدهد غير از مبتدا وخبر را وآن عبارت
از مجرد كردن وبرهنه كردن آن عامل است كه
فعل

فعل باشد از جزم وغیره که نصب ویا جزم دهند
مثل تضربُ تضربان که تقدیر تضربان بدون
آنکه عاملی داشته باشند مرفوع شدند و
عامل همین تجرد و برهنگی از ناصب و
جازم عامل معنوی رفع است و اما بعد
مثل فعل ماضی مفتوح مبنی بود و رفع المبتدأ
والخبر وهو تجرد الاسم عن العوامل اللفظیة
للاسناد یعنی یک معنی دیگر که رفع
میدهد مبتدا و خبر را و این عبارت از
تجرد و برهنگی اسمست از عامل لفظیه برای
اسناد یعنی نسبت دادن مبتدا را بما قبل
یعنی نسبت دادن خبر را نحو زید قائم
یعنی زید ایستاده است فزید مبتدا و عامله
التجرد عن العوامل اللفظیة للاسناد القائم
الیه وقائم خبره وعامله ایضاً منها للاسناد
الی زید

الی زید یعنی پس زید در زید قائم مبتدا است
و عامل این مبتدا که رفع داده است برآن و
لفظاً عاملی ندارد همان تجرد اوست از عوامل
لفظیه از برای اسناد و نسبت قیام بسوی او
و قائم خبر زید است که مرفوع است و لفظاً
عاملی ندارد و عاملش همان تجرد و برهنگی
از عوامل لفظیه است از برای اسناد و منسوب
شدن بزید نحو ما قائم الزیدان و اقائم الزیدان
پس در اینجا قائم مبتدا است و عاملش تجرد
یعنی برهنگی از عامل لفظی فقائم مبتدا و
عامله التجرد للاسناد یعنی و عامل رفع آن
همان تجرد است از عوامل لفظیه الی
زیدان بسوی زیدان و یعنی بالعوامل اللفظیة
در اینجا آن عامل لفظی میباشد زاید نباشد

و اگر زائد باشد مثل آنست که لفظی در
کلام نباشد پس داخل همین با عامل معنوی
خواهد بود نحو هذا بحسبک اَی با بحسبک
چون زائد هست با اینکه خبر هست در
حسبک عمل نکرده هست و خبر هذا است
و مرفوع بعامل معنوی است و در بحسبک
هذا که خبر مقدم بر مبتدا هم مرفوع
هست و عامل معنوی و اگر بکنند حسبک
یا بگوئی حسبک هذا بدون با و فرقی
با بودن با ندارد و الحمد الله شد کتاب
عوامل ملا محسن در شب شنبه بیست
حرم ماه ذا لحجه الحرام ۱۲۸ سنه دار الخلافه
طهران در محل چاله میدان دره حاب
خانه در خانه ملکی خود مان حضور مبارک
حضرت مستطاب اجل اکرم اعظم حضرت

خداوندگاری آقا روحی فداه در شب سیم
چله زمستان بتوفیق خداوند منان بپا
یان رسید هذه الکتاب قرة عینی
سیدنا و مولانا و سیدی و مولائی باتمام
فعلت

کتاب شرح عوامل جرجانی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین [illegible]
والصلوة والسلام علی [illegible]
وسلم [illegible]
[illegible]

[illegible]

كتاب شرح عوامل جرجاني

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين يعني حمد بر خداي عالميان
والصلوه والسلام على خير خلقه محمد واله اجمعين
وسلام و درود بهترين خلق او محمد صلى الله واله
اجمعين نوع اول حروف تجر الاسم يعني حروفيكه
جر بدهند اسم را فقط پس وهي
تسعة عشر حرفا يعني نوزده حرف هست
الباء للاستعانة يعني طلب يارى كردن نحو كتبت
بالقلم

١٤٢

بالقلم یعنی نوشتم بواسطهٔ قلم الصاق اما
حقیقة نحو به داء او یعنی بکه مسکوتی
بافلان دردی هست پس چسپاندن یا
چسپاندن حقیقی او مجازی چسپاندن
برخوردم با از روی حقیقت بود یا مجاز
نحو مررت بزید یعنی گذشتم بزید و
للمصاحبة یعنی با هم بودن نحو بعت الفرس
بسرجه یعنی خریدم اسب را و للمقابلة
یعنی چیزی را مقابل کردم نحو بعت هذا بهذا
یعنی فروختم اینرا باین و نحو ذهبت
بزید گذشتم بزید یعنی بردن از خود یعنی
و یک معنی ظرفیت هم درست جلست
بالمسجد یعنی نشستم در مسجد کاف زائده
بعد

بعد النفی یعنی گاهی میباشد زائد بعد از نفی
نحو ما زید بقائم نیست زید ایستاده و بعد
الاستفهام بعد از حرف استفهام نحو
هل زید بقائم آیا زید ایستاده و من لابتداء
الغایة یعنی من که یکی از حروف جاره میباشد
یعنی کلمه من ما بعد خود را زبر میدهد از برای
اول غایت هر چیز است در مکان نحو
سرت من البصرة الی الکوفة یعنی سیر کردم
از ابتداء بصره تا کوفه و للتبیین یعنی روشن
کردن نحو قوله تعالی مثل قول خداوند تعالی
که در قرآن میفرماید فاجتنبوا الرجس من
الاوثان یعنی دوری کنید از پلیدی یعنی
رجس که بت باشد دوری نمائید و للتبعیض
نحو اخذت من الدراهم یعنی گرفتم بعض از
درهم

درهم والبدل ~~نحو قوله تعالى~~ يعني مغر بدل
دادن مثل قوله تعالى مثل قوله تعالى أرضيتم
بالحيوة الدنيا من الآخرة يعني آيا راضي شديد
بدنيا كه فاني دنيا با آخرت وقد تكون زائده
بعد النفي يعني كاهي مي‌شود بعد از حرف نفي زياده
مي‌آيد وللاستفهام يعني زياده
با استفهام مي‌آيد نحو ما جاءني من احد
هيچكس نيامد پيش من هل من خالق غير الله
غير از خدا آيا خالق ديگر هست والانتهاء
الغاية مكاني يعني از براي انتهاي آخر
مكان ويعرف باتيان من مقابله
يعني انتهاي غايت وقتي معلوم كه در
مقابله من در آيد كه من ابتداي غايت
هست نحو سرت من البصرة الى الكوفة
سير كردم از بصره تا كوفه يعني ابتدا از
بصره

بصره وانتهاي آن كوفه بود وبمعنى مع آمده
نحو لقد ظلمك بسؤال نعجتك الى نعاجه
نعاجه يعني هر آينه ظلم كرده است در حق تو كه
ميش تو را خواسته با ميشهاي خودش نحو
قوله تعالى فاغسلوا وجوهكم وايديكم الى المرافق
خدا ميفرمايد بشوئيد صورتهاي ودستهاي
را با مرفقها يعني ارنجها وفي للظرفية يعني
في بمعني ظرفيت نحو جلست في المسجد نشستم
در مسجد وقد تكون بمعنى على كاهي في بمعني
على مي‌آيد نحو ولاصلبنكم في جذوع النخل
يعني مي‌آويزم شما را بر شاخه‌هاي درخت
خرما وقيل في هذا الموضع يفيد الظرفية
يعني بعضي گفته‌اند في در اين موضع افاده
ظرفيت ميكند چرا براي آنكه تنهاي درخت
خرما

خُرما مانند ظرف اینهاست نحو جذوع النخلِ
کوعاشم یعنی شهار درخت خرما که بدان
ساحران مانند ظرفی هست و للاستعلاء
یعنی بعضی کفتند که بمعنی استعلاء نحو هذا
فی ملکی اینی در ملک من هست ۲ حاجتکه
من در وسعتگاه حاجت لو فلان
ینظر فی العلم فلان شخص نظیع در علم
دارد و هو الله فی السموات والارض
یعنی اوست خداوند در زمین و آسمانها و
قد یکون اسماً کما هی اسم ما سمعت
من فی زید شنیدم از دهن ای من
فم زید شنیدم از دهن زید اینی اسم است
و بمعنی دهن هست با بحث هر من سر
سر آن آمده هست اللام لام یکی از
معنی لام تملیک نحو الجل اللی جل مخصوص
باشید

باسبب هست و للتخصیص یعنی برای اختصاص
داوند نحو المال لزید اینی مال مخصوص
بزید و للتعلیل یعنی برای علت قرار داوند
نحو جئتک للسمن یعنی آمدم پیش تو بجهت
رونق و قد یکون بمعنی عن کاهی لام بمعنی
عن میاید مع القول نحو قوله و قتیکه بعد از
قول واقع شده باشد مثل قول خدا تعالی قال
الذین کفروا للذین آمنوا لقتند کسانیکه کافر
شدند از جانب کسانیکه ایمان آورده اند
یعنی ای عن الذین آمنوا بمعنی واو القسم ۲ موضع
القسم کاهی لام بمعنی موضع واو القسم التعجب
در تمام تعجب مثل قول شاعر لله لا یبقی
علی الایام ذو حید بمشمخر به الظیان و
الآس قسم بخداوند که باقی ۲ نماند در روزگار

صاحب شاخهای بلند کوه که در آنجا
آهوان و درخت آشست و ن راکه
نحو قوله تعالی و گاهی حذف لام را اتفاق میشود
مثل قول خدای تعالی ردف لکم رهنماییست
ای ردفکم — و ربّ للتقلیل ای ربّ
هست و بمعنی کم بودن و لهذا صدر کلام
بعد ربّ همیشه جایش بالای کلام و لمود و
تدخل علی نکرة داخل میشود بر اسم نکره که
موصوف باشد نحو ربّ رجل اکرم کم مرد
کریم سب اسم نکره واقع میشود که موصوف
بصفتی باشد لقیته ملاقات کردم و قد
تدخل ربّ علی مضمر مبهم ممیّز بمنصوب
گاهی داخل میشود ربّ بر ضمیر که مفرد و
ضمیر مبهم تمیز داده شده باشد بنکره که
آن اسم منصوب باشد نحو ربّه رجلا لقیته
بسیار

که بسیار مردی را ملاقات کردم ضمیره ربّه ضربت
مبهم که تمیز یافت شد است برجلا که اسم نکره
منصوب است تلحقها ملحق میشود بر ربّ مای
الکافه لفظ ما باز میدارد ربّ را از عمل فتکفّ
عن العمل از عمل ربّ مانند فتدخل بعد
داخل بر فعل هم میشود علی الفعل داخل بر فعل
نحو ربّما قام زید بسا که ایستاده زید و لا تتقدم
متعلقها آن کلام که بعد از ربّ هست بر ربّ
تقدم نمیکند علیها بر ربّ والفعل الذی
تتعلقها لا یکون الّا ماضیا ای فعلیکه
متعلق ربّ هست غیر از فعل ماضی نیست
و واوها علی تدخل نکرة موصوفة بغیر واو
ربّ داخل میشود بر نکره که موصوف
بصفتی باشد نحو قول شاعر مثل قول شاعر
و قاتم الاعماق خاوی المخترق مشتبه و
علام

والاعلام لماع انخفق بسیاری رو بر کرد
ونحاک که بادهای تند در آنجا میوزید شدت
کرد وغبار نشانهای آن مشتبه بود وباد
وزانش لمعان داشت پیمودن للمجاوزة
لفظ عن برای مجاوزه هست یعنی صلی آن
برای تجاوز وگذراند یعنی از جهت السهم
عن القوس یعنی گذراندم وافکندم تیر از کمان
واطعمهم عن الجوع سیر کردم ارا از گرسنگی
وکساهم عن العریان وپوشیدم ایشان را
از برهنگی کانه جعله متجاوزاً وقد یکون
اسماً یعنی این لفظ عن گاه در اینجا هست
افاده میدهد معنی تجاوز داد از گرسنگی
وبرهنگی را بواسطه طعام دادن ورخت از آن
شخص وقد یکون اسماً گاهی عن اسم میعلیت
من عن یمینه ای من جانب یمینه طرف
راسته

راسته او انی عن اسمست بمعنی جانب یعنی جلبت
من جانب یمینه وعلی الاستعلاء یعنی علی بمعنی
طلب بلندی کردن نحو جلست علی الحائط
یعنی نشستم بالای دیوار وزید علی السطح وزید بالای
بام وقد یکون اسماً گاهی اسم واقع میشود نحو
مثل رکبت من علیه یعنی سوار شدم از بالای
او ای من فوقه یعنی از بالای او والکاف للتشبیه
یعنی کاف از برای تشبیه یعنی مانند کردن چیزی
را بچیزی نحو زید کالاسد زید مانند شیر است
یعنی کاف مثل وماننده وقد یکون زائدة نحو
قوله تعالی مثل قول خدای تعالی گاهی کاف زائد
مثل قول خدای تعالی لیس کمثله شیء نیست مانند
خدا چیزی وقد یکون اسماً گاهی هم کاف اسم
واقع میشود نحو قول شاعر مثل قول شاعر
بیض

بیض ثلاث کنعاج جم یضحکن عن رد المبهم
یعنی آن سه زن با سپیدی که دسته مثل تخم
مرغ و مانند سه میش پهلوان اند میخندیدند
از دندانها که مانند تگرگ است
و مذ و منذ لابتداء الغایة الزمان و
مذ و منذ برای ابتداء در زمان است کما
کما ان مِن لابتداء الغایة فی المکان چنانکه
بدرستیکه مِن از برای ابتداء یعنی نهایت
در مکان است نحو ما رأیته مذ یوم
الجمعة ندیدم او را از روز جمعه آن مدت
ابتداء ندیدن من او را از جمعه بود فاذا
رُفع ما بعدهما هر وقت که اسم بعد از مذ
و منذ واقع میشود مرفوع بار یکونان
اسمین نیستند اینجا مذ و منذ هر دو اسم
یعنی مذ و منذ مبتداء خواهد بود ما بعد آنها
خبر

خبر مبتداء است نحو ما رأیته مذ یوم الجمعة و منذ
یوم الجمعة یعنی ابتداء مدت ندیدن من او را
از روز جمعه بود که در اینجا مذ و منذ هر دو اسم شدند
و مبتدا هستند و یوم الجمعة که مرفوع است خبر
مبتدا است زیرا که اگر حرف جر بودند ما
بعد آنها مجرور میشد نه مرفوع و حتّی لانتهاء
الغایة فی الزمان یعنی یکی از حروف جارّه حتّی
است و حتّی برای انتهاء غایت است در مثل
سِرتُ البارحة حتّی الصباح یعنی سیر کردم
شب گذشته را تا صبح یعنی صبح هم داخل سیر
من بود و قد یکون بمعنی اِلی نحو ذهبت حتّی
البغیة الکوفة یعنی سیر کردم تا رسیدم به کوفه
چون در اینجا حتّی بمعنی الی است لازم نیست که
داخل شهر کوفه هم شده باشد و قد یکون بمعنی
مع

مع نحو اکلتُ السمکة حتی رأسها م ماهی را با سرش
یعنی کاهی حتی بمعنی مع میاید و للاف از برای
مطلب بازه نحو قول شاعر شعر
بهم سِرت حتی قد تکل مطیّا و حتی الجیاد
ما یقدن بارسان یعنی ایشان را دادم تا
وقتیکه عسنده و مانده شدند بارهای ایشان
و حتی انیکه اسب های ایشان از خستگی
به تنات هم کشیده نمیشدند و شعره حتی
هم بمعنی استیناف است که بیاید مطلب
باشد و واو القسم نحو والله والکعبه قسم
بخدا و پروردگار کعبه و او بغیر لا یستعمل
مع الفعل القسم یعنی با فعل قسم و استعمال
و ضمیر استعمال نمود پس نمیگوئی بالله چنانکه
میگوئی اقسم بالله و نمیگوئی اخبرنی
چنانکه میگوئی والله اخبر یا میگوئی و ک
چنانکه

میگوئی بک اقسم و الله قسم میخورم بخدا اقسم
بالله قسم میخورم بخدا اخبرنی قسم بخدا خبر بده
بمن و بای القسم و اسم سین واو القسم و تای القسم
یعنی بای قسم اسم است و بمعنیش از واو القسم
و تای القسم بیشتر است لانها تکون مع الفعل
و مع السؤال و مع المضمر زیرا که بای قسم و بالفعل
و با سؤال و با ضمیر ما شد یعنی در همیشه بمقام
بعنوان قسم استعمال میشود تقول میگوئی اقسم بالله
قسم میخورم بخداوند و بالله اخبرنی قسم بخدا مرا
خبر بده و بک قسم بجان تو و لا یکون ذالک فی
الواو والتاء و انحی ال بر واو و تا زیرا که ان البا
اصل زیراکه با بر حرف اصل قسم و التاء و الواو
فرعان یعنی تا و واو فرعًا علیها و تا القسم مثل
واو القسم فی ذکرها و التاء مختصه بالظاهر

اسم

مع نحو اکلت السمکة حتی رأسها یعنی ماهی را با سرش
یعنی گاهی حتی بمعنی مع میاید و للاف از برای
مطلب تازه نحو قول شاعر شعر
بهم سریت حتی تکل مطیهم و حتی الجیاد
ما یقدن بارسان یعنی ایشانرا دادم تا
وقتیکه خسته و مانده شدند شترهای ایشان
و حتی آنکه اسب های ایشان از خستگی
به ریسمان هم کشیده نمیشدند شعر حتی
حرف بمعنی استیناف است که باید مطلب
باشد و واو القسم نحو والله والکعبة قسم
بخداوند پروردگار کعبه و او بمعنی لا یستعمل
مع الفعل القسم یعنی با فعل قسم و سؤال
و ضمیر استعمال نمیشود پس نمیگوئی والله چنانکه
میگوئی اقسم بالله و نمیگوئی والله اخبرنی
چنانکه میگوئی بالله اخبرنی میگوئی و بک
چنانکه

میگوئی بک اقسم والله قسم میخورم بخدا اقسم
بالله قسم میخورم بخدا اخبرنی قسم بخدا خبر بده
بمن و باء القسم و ایم من واو القسم و تاء القسم
یعنی باء قسم اعم است و بهمه میتوان از واو القسم
و تاء القسم بیشتر است لانها تکون مع الفعل
و مع السؤال و مع المضمر زیراکه باء قسم با فعل
و با سؤال و با ضمیر میباشد یعنی در همه مقام
بعنوان قسم استعمال میشود تقول میگوئی اقسم بالله
قسم میخورم بخداوند و بالله اخبرنی قسم بخدا مرا
خبر بده و بک قسم بجان تو و لا یکون ذلک فی
الواو والتاء و انما کان اعم من واو و تاء لانه کان الباء
اصل زیراکه با حرف اصل قسم والتاء و الواو
فرعان یعنی تاء و واو فرع ها علیها و تاء القسم مثل
واو القسم فی ذکرنا والتاء مختصة بالظاهر
اسم

فی الیمین الله حاشیتنا و فلا تقول الکعبه یعنی
و تاء قسم مثل واو القسم در اینجا است لکن تاء
قسم مخصوص بکلمه الله یعنی بر اسم دیگر
جدا داخل نشود چنانکه نمیتوانی گفت ترب الکعبه
لکن میگوئی ورب الکعبه و حاشا استثناء و
استعمال حاشا حرف الجر جمهور اما فعل حاشا را
استعمال حرف جر فصیح که حرف جار شد
تقول جائنی القوم حاشا زید اما آمدم پیش من
مگر زید فیکون لمعنی زیدا مستثنیه القوم و
غیر داخل فی المجیئ پس معنای شد که زید
مستثناء است و جدا است از ایشان و داخل
در آمدن نیست و عدا و خلا و تران الاسم
یعنی از حروف جاره عدا و خلا نشد یعنی
هم یعنی اینها جر کنند اسم بعد از خود را جر میدهد
فی بعض اللغات فیکونان حرفا پس در
اینصورت

پس در اینصورت عدا و خلا حرف جر هستند و هی
بمعنی الاستثناء کی شی پس این عدا و خلا برای استثناء
آمده است مثل حاشا و الاکثر علی انهما فعلان
و بیشتر علمای نحو اند لفظ را فعل جدا کنند و ینصبان
الاسم بعدهما یعنی اسم بعد از خود را نصب
میدهند بعنوان مفعولیت علی انه مفعول لهما
یعنی بنا بر اینکه مفعول عدا و خلا باشد و الفاعل
مضمر فیهما فقال یعنی آن اسم منصوب که بعد
از آنها ست مفعول آنها ست و فاعل در خود
عدا و خلا پوشیده است نحو جائنی القوم عدا زیدا
یعنی همه قوم آمدند پیش من مگر زید ای خلا
زیدا ای خلا بعضهم زیدا یعنی داخل آمدن
آنها نبود ثم المنع فی الجواز یعنی معنی اندر
حد خود شش تا و زیر حد خود شش تا ذکر کرده است
اند

انه لم یکن بعض الی بین زیدًا یعنی زید تا آن کس نکه
آمدند واذا دخلت ما علیهما پس حکم علی
وفعل داخل نبود لا یکون ملیس حرف
فعل نخواهد بود نحو جائنی القوم زیدًا آمدند
مرا قوم سوای زید وجائنی القوم خلا زیدًا
آمدند مرا قوم سوای زید الثانی حروف
تنصب الاسم وترفع الخبر ستة احرف
حرفها نیز هستند که نصب میدهند اسم را و
خبر را رفع میدهند اینها شش اند اِنّ
وأنّ للتحقیق والتأکید یعنی از برای تحقیق وتأکید
خبر هستند لمضمون الجملة از برای تأکید
خبر است که بعد از اِنّ وأنّ است اِنّ المکسورة
لا تغیر معنی الجملة تغییر نمیدهد معنی را که بعد
از آن واقع شده والمفتوحة منها فی حکم
المفرد یعنی أنّ مفتوح همزه اش مفتوح است
با جمله که بعد از آنست حکم مفرد فیکون
أنّ

ان المفتوح فی موضع المفرد یعنی أنّ مفتوح
ما بعدش حکم مفرد را دارد وهو المبتدأ والفاعل
والمفعول والمضاف الیه وجار ومجرور یعنی
وحکم فاعل ومفعول ومضاف الیه وجار ومجرور
دارد لان اصلها الافراد یعنی زیرا که اصلش
مفرد بودن نحو لولا انک منطلق انطلقت اگر
نه این بود که بدرستیکه تو رونده هستی من روان
شدم واعجبنی انک قائم وعجب آورد مرا بدرستیکه
ایستادی وعجبت انک منطلق وعجب آورد
است مرا که بدرستیکه تو رونده هستید واعجبنی اشتهار
انک فاضل وعجب آورد است مرا اشتهار یافته
آنکه بدرستیکه تو شخص فاضل هستی واول
قولی انی احمد الله واول سخن من اینست
که بدرستیکه من حمد وسپاس میکنم خداوند را
وعجبت

وبحثت من انك منطلق وبحث از انکه تو
رونده ای ویکون اِنّ بالکسر فی الجمله میشد
اِنّ که همزه مکسوره در موضع جمله شد وهو
فی ابتداء الکلام وبعد قول وبعد موصول وبعد
القسم یعنی اِنّ مکسوره در ابتدائم واقع
میشود وبعد از قول وبعد از موصول وبعد از قسم
بکسره همزه استعمال میشود نحو اِنّ زیدًا
منطلق یعنی بدرستیکه زید رونده است وقال
انه لقول انها بقره گفت بدرستیکه او میگوید
بدرستیکه آن گاو وجائنی الذی انّه
فاضل والله اِنّ زیدًا منطلق بخدا بدرستیکه
زید رونده است واِذا کانت موضع تحمل
الجمله والمفرد یعنی هر وقت در مقام
واقع بشود که مابعدش احتمال مفرد وجمله را
داشته باشد وصح لهما بجوز بالفتح والکسر و
عملا حیث

وصلا حیث داشته باشد که جمله یا مفرد باشد جایز است
که اِنّ را مکسوره یا مفتوحه بیاوریم یعنی اگر جمله بدانیم
مکسوره بخوانیم واگر مفرد بشماریم مفتوحه بخوانیم
نحو من یکرمنی فانی اکرمه فاِن قدرت فانا
اکرمه فبالکسر یعنی هر کس مرا اکرام بکند پس بدرستیکه
من اکرام میکنم اورا یعنی بخشش پس اگر در آنی انی
عبارت را تقدیر نمائی بجمله انا اکرمه که فعل و
فاعل ومفعول جمله است اِنّ را مکسوره میاوری
واِن قدرت فجزاءه الاکرام له فبالفتح واگر
تقدیر نمائی بکلمه فجزاءه الاکرام له که جمله نیست
ومفرد است بفتح همزه میاوری وکانّ للتشبیه نحو
کانّ زیدًا الاسد گویا زید شیر است واِذا خففت
فلغی عن العمل یعنی کانّ را کان بگوئی دیگر از
عمل کردن میافتد نحو قول شاعر مشرق اللون
سکان

کأن ثدیاه حقّان یعنی درخشندی که گویا دو
پستان او مانند حقّه بود ولکن استدراک
نحو ما جائنی زید لکن عمرو جاء یعنی لکن
از برای استدراک یعنی از برای طلب امری
نمودن مثل آنکه گفته شود نیامد مرا زید
لکن امر حاضر است نزد ما و للتمنّی یعنی
لیت از برای تمنّی و آرزو نمودن و لعلّ
از برای ترجّی و امید داری نحو لعلّ زیداً حاضرٌ
عندنا کاشکی زید حاضر بود نزد لعلّ زیداً
قائمٌ امید است که زید ایستاده. الفرق
بین التمنّی و الترجّی ان التمنّی ه علی ما
یجوز ما یکون و علی ما لا یجوز ما یعنی فرق
میانه تمنّی و ترجّی اینست که تمنّی داخل میشود
و استعمال میشود بر آنچه جایز است که
بود باشد و بر آنچه جایز نیست ده باشد
مثل

قول شاعر که میگوید فیا لیت الشباب لنا یعود
فاخبره بما فعل المشیب یعنی ای کاش جوانی
برای ما باز میگشت پس خبر میدادم بانجوانی
بآنچه پیری کرد یعنی آن صدمهها و زحمتها
که پیری بر سر آدمی وارد میاورد پس در اینجا
از جهت آرزو کردم جایز نیست بود و اینجا عبارت
از برگشتن جوانی و الترجّی خاص و بما یجوز و
الترجّی و امید داشتن مخصوص بآنچه جایز
بود و تدخل علی الحروف کلّها ما الکافّة
فتنفی عن العمل یعنی بر این شش حرف مشبّهه
بالفعل داخل میشود ما کافه پس باز میدارد
این حروف را از عمل کردن مثل انّما زیدٌ
قائمٌ که در اینجا عمل نکرده و اسم را نصب نداده است
و زیدٌ قائمٌ مبتدا و خبر است و هر دو مرفوع
میباشند

میباشد مثل وکانما ثابت قوای المؤید رانده
میشود بسبب مرکب که در اینجا کاَنَّ به اینکه ما
کاف داخل آن شده آنرا از عمل وا داخل فعل
شده است و لیتما و لعلما یعنی اینها کاَنَّ ما
مانند النوع الثالث حرفان ترفعان الاسم و
تنصبان الخبر اینها هستند که اسم را میدهند
و بخبر را نصب و هما ما و لا المشبهتان بلیس اینها
می شوند و ما تدخل علی المعرفة و لا داخل میشوند
بر اسم هم نکره هم معرفه و لا تدخل الا علی النکرة لا
یعنی لا بر نکره تنها داخل میشود اما هم بر
معرفه هم نکره فقط تقول ما زید و ما احدٌ
خیر منک و لا رجلٌ افضل منک یعنی میگوئی
نیست زید ایستاده زید معرفه است نیست هیچکس
بهتر از تو احدٌ نکره است پس ما معرفه داخل
شد هم نکره و میگوئی نیست مردی بهتر از تو
رجلٌ نکره است و لا بر نکره رسید فان
نقض

لنقض النفی بالا او تقدم الخبر لم یعمل الا الرفع
پس اگر شکسته شود نفی بالا یا مقدم گردد خبر با اسم
جایز نیست مگر رفع یعنی اسم و خبر هر دو مرفوع خواهند
بود در حقیقت مثل لیست که از عمل افتاده باشد
مثل ما قائمٌ زیدٌ نیست ایستاده زید و ما زید الا قائم
و نیست زید مگر ایستاده النوع الرابع حروف
تنصب الاسم فقط و هی سبعة احرف یعنی حرفهائی
هستند اسم را نصب میدهند اینها هفت حرفند
الواو بمعنی مع نحو استوی الماء و الخشبة یعنی
مساوی شد آب با چوب یعنی مع الخشبة و جاء
البرد و الطیالسة یعنی سرما آمد با پوستین و ما
شأنک و زیداً یعنی چیست شأن و کار تو با زید و
الا تنصب الاسم یعنی الا نصب میدهد اسم را
اذا کان الاستثناء من کلام موجب و آنکه استثناء
از کلام

از کلام موجب باشد نحو جَآءَنی القَوم
اِلّا زَیداً یعنی آمدند مرا قوم سوای زید اَن المُستثنی
مُقَدَّماً عَلَی المُستثنی مِنهُ و اگر بعد از کلام منفی
باشد منصوب خواهد بود مثل ما جَآءَنی اِلّا اَخاکَ
احدٌ یعنی نیامد مرا جز برادر تو هیچکس در اینجا مستثنی
بر مستثنی منه مقدم شود چون کلام منفی است
مرفوع میشد و گفته میشود ما جَآءَنی اِلّا اَخوکَ
وَکانَ المُستثنی مُنقَطِعاً یعنی هرو مستثنی منقطع
باشد یعنی از جنس مستثنی منه نباشد منصوب است
نحو ما جَآءَنی القَومُ اِلّا حِماراً یعنی نیامدند مرا
آن قوم مگر خر در اینجا اینکه کلام منفی
است و باید مستثنی مرفوع باشد مستثنی
منقطع است منصوب است مستثنی متصل
فرق داشته باشد وَیا لِلنِّداءِ اوائِلُ و تَنصِبُ
الاسمَ اِذا کانَ المُنادی مُضافاً یعنی یا از
برای ندا کردن و آواز دادن است نزدیک است
و چون

و چون منادا یعنی آنکس را غیر برا که صدا میزند
مضاف بسوی چیزی باشد منصوب خواهد بود
مثل یا عبدَ اللهِ بفتح دال برای اینکه اضافه
شده یا شبیه بمضاف باشد مثل یا طالِعاً
جَبَلاً در اینجا اگرچه طالع اضافه در جبل نشده
است لکن شبیه بمضاف است در حقیقت در
حکم آنست که گفته شود یا طالعَ جبلٍ و نَکِرَةً
نکره کقَولِ الاَعمی یا رَجُلاً خُذ بِیَدی یا اینکه
منادا مفرد نکره باشد مثل قول شخص
کور بمرد دیگر دست مرا و یا لِلنِّداءِ البَعیدِ
یا برای ندا از دور باشد مثل ایا زَیدُ و آیا یعنی ای
مِن زید دهنده از زید و هَیا لِلنِّداءِ البَعید
یعنی هیا هم برای ندای دور است نحو هَیا اللهُ یعنی
های عبدالله وای لِلنِّداءِ القَریبِ یعنی و آنکه منادا
نزدیک ای فلان نحو ای عبدَاللهِ مثل ای عبدالله
وَالهَمزَةُ المَفتوحَ نحو یا عبدَالله یعنی یکی حروف ندا
همزه

همزه مفتوح است النوع الثاني حروف تنصب
الفعل المضارع وهي اربعة احرف حروفیست
که نصب میدهد فعل مضارع را فقط ان تنصب
وجوبا اذا کان ما قبلها غیر علم او ظن یعنی اگر
فعل علم وظن نباشد فعل ما بعد او واجب است
که نصب بدهند نحو قوله تعالی منه خدا تعالی یرو
یریدون ان یخرج من النار بخواهند و اراده
میکنند جماعت کافران اینکه بیایند از آتش
جهنم در اینجا چون ما قبل آن فعل علم یا
ظن نیست وجوبا فعل مضارع بعد از اینست
نصب داده زیرا که در اصل نحو بود است
ولون جمع در عوض جمع افتاده وان کان
ما قبلها فعل علم او ظن تنصب یعنی اگر فعلیکه
پیش از آن هست علم و او ظن باشد ما بعدش
را جوازا نصب میدهد یعنی و اینست که
نصب بدهد نحو قوله تعالی مثل خداوند تعالی

وحسبوا ألا تکون فتنة یعنی گمان کردند که نباشد
فتنه در اینجا تکون که بعد از ظن واقع شده است
جایز است منصوب باشد یا مرفوع باشد و
هي اربعة امثال الناصبة یعنی چهار مثال دارد
آن نحو المثال الاول یعنی یکی اینست ان حرف
ناصبه باشد مثل اینکه در مثال اول گفته شد والمخففة
من المثقلة یعنی هم ان مخففه مثقله یعنی الوقت
مثقل بود نحو قوله تعالی علم ان سیکون منکم مرضی
یعنی دانست که بدرستیکه زود میباشد از شما بیماران
که در اینجا در اصل ان مشدده بوده است والمفسرة
یعنی تفسیر مطلب را میکند نحو قوله تعالی وانطلق
الملأ منهم ان امشوا واصبروا یعنی آن گروه از آن
جماعت منطلق شدند اینکه راه بروید وصبر کنید
و شکیبائی کنید در اینجا ان تفسیر انطلاق را کرده
والزائدة

والزائدة یعنی یکی هم أن زائدة نحو مثل فلمّا
أن جاء البشیر پس چونکه آمد بشیر ولن لتأبید النفی
فی الاستقبال یعنی یکی از حروف ناصبه لن است
لن از برای نفی همیشه است در استقبال مثل
قول خدای تعالی لن ترانی یا موسی امر نخواهی
دید مرا موسی و نصب مطلقا ای همیشه در همه
حال نصب میدهد و حالت زاید دارد وکی
للتعلیل یعنی کی یکی از حروف
ناصبه است افاده میکند معنی علیت را و اذن
جزی را برای جزء و نصب اذا کان قبلها
سببا لما بعدها یعنی و نصب میکند ما بعد
خودش را وقتیکه ما بعدش از برای
ما قبل باشد مثل قولهم اسلم ادخل
الجنة یعنی اسلام میاورم تا باشد داخل
جنت بشوم پس در اینجا داخل شدن بهشت
که ما

که ما بعد کی باشد سبب شده است برای
اسلام آوردن که ما قبل کی است و اذن تنصب
بشرطین یعنی اذن یکی از حروف ناصبه است نصب
میدهد ما بعد خود را بدو شرط احدهما ان لا
یکون ما بعدها معتمدا علی ما قبلها یعنی یکی از
آن دو شرط اینست که ما بعد اذن اعتمادی نکند
بر ما قبل اذن نباشد والثانی ان یکون ما بعدها
فعلا مستقبلا بمعنی الجواب والجزاء یعنی و شرط دوم
اینست ما بعد اذن فعل مستقبلی که بمعنی جواب
و جزاء باشد مثل ان یقال لک انا آتیک غدا
فتقول اذاً احسن الیک یعنی مثل اینکه گفته میشود
بتو من میایم بتو فردا تو در جواب میگوئی در
این هنگام احسان و نیکی میکنم بتو پس که در
اینجا فعل مستقبل که بعد از اذن واقع شده
بمعنی

یعنی جواب و جزاء هست زیرا که تو در جواب شخص میگوئی
در باب اشیاء که آمدن تو بتو احسان میکنم تا قبلها
واو و فاء یجوز فیه الوجهان اگر که میزن واو و فاء
باشد جایز هست نزاع بعدش که جایز هست
هم منصوب باشد هم نباشد نحو قوله واذن لا
یلبثون خلافک یعنی که انی اذن زده است
و اگر عمل کرده بود زن یلبثوا خواهد نحو قوله
تعالی فاذن لا یؤتون الناس نقیرا اینجا نیز عمل
نکرده است و قد قری فاذن لا یؤتوا الناس نقیرا
علی اعمال الاذن یعنی بسیار از قاریهای قرآن بدون
نون جمع قرائت کرده اند بنا بر اینکه عمل کرده باشد
و نون بنصب افتاده باشد النوع الاربع حروف
تجزم الفعل المضارع وهی خمسة احرف نوع ششم
حرفهای هستند که جزم میکنند فعل را اینها پنج
حرفند و هی علی اربعة اقسام یعنی و هی
التی تجزم فی الشرط والجزاء یعنی اینها چهار قسم
یک قسم شرطیه هست و آن شرطی که جزم
میدهد

میدهد در شرط و هم جزاء نحو ان تضرب اضرب یعنی
اگر تو بزنی میزنم که در اینجا تضرب که شرط هست و اضرب
که جزاء است هر دو مجزوم شده و ان تکرمنی اکرمک
اگر بمن اکرام بکنی اکرام میکنم ترا والنافیة یعنی یکی
هم ان نافیه هست یعنی نفی میکند نحو قوله تعالی وان هم
الا یظنون یعنی نیستند ایشان مگر اینکه گمان میکنند و
والزائدة یکی هم ان زائده هست که در کلام زیاد واقع
میشود نحو قول الشاعر مثل قول الشاعر و ما ان طبنا
جبنا و لکن منایا و دولة آخرینا یعنی طبیعت ما خوف
نیست لکن مرگ ها و دولت دیگران بهم پیوسته که در
اینجا ان زائده است برای وزن شعر استعمال شده است
والمخففة یکی هم ان مخففه هست نحو وان کل لما جمیع لدینا
محضرون یعنی بدرستیکه تمام ایشان در نزد ما حاضر باشند
در اینجا ان مخففه از مثقله هست باینجهت لفظ کل
منصوب هست زیرا که ان از مشبهة بالفعل است ولم
تجزم الفعل المضارع یعنی یکی از حروف لم که جزم میدهد
فعل

مضارع را و تقلبه ماضیاً و نفاه فی مضارع را ماضی
بر میگرداند و آن معنی را نفی میکند لم یضرب یعنی
نزدش در زمان گذشته و لمّا مثل لم یعنی لمّا هم
مثل لم و الفرق بینهما فرق میان ایشان اینست آن
لما نفیها مستمر الی حین التکلم یعنی لما استمرار
نفی دائمی میباشد تا هنگامیکه آن را ذکر میدارند
یقول اینست و لما یرکب الامیر اقدم و آمیر
سوار شد نبود یعنی تا آن وقتیکه آمدم سوار شده نبود
پس ممکن است که بعد از آمدن او شده باشد یا
نشده باشد فیلزم ان عدم رکوبه الی حین الکلام
یعنی این کلام لازم میگرداند عدم شدن آمیر
الی وقتیکه این شخص این کلام را میگوید یعنی لم
نفی که میکند همیشه استمرار ندارد توقف بوقت
معین نیست بخلاف لم و منع ما حذف الفعل
یعنی بخلاف لم و لمّا جایزه حذف فعل بعد
از لمّا واقع میشود بخلاف لم نفکری اینست
و لما که در اینجا فعل بعد از لما حذف است از
قبیل رائیه بر حسب ... از کلام متکلم
اما بعد

اما بعد از لم جایزه نیست و منع لم لا یجوز یعنی لم
جایز نیست که فعل ما بعدش ساقط گردد و لاء النهی
و یکی از حروف جازمه لاء النهی نحو لا تضرب یعنی نباید
بزند در زمان آینده و تجزم فی الی طلب و المخاطب و
المتکلم یعنی لاء ناهیه جزم میدهد فعل مضارع را که بعد
از اینست خواه مغایب و یا بمعنی طلب و یا متکلم باشد بقول
لا تفعل و لا افعل و لا نفعل یعنی فعل را جزم میدهد و هی
بخلاف لم و لما هست فی قلب المضارع ماضیاً در قلب
کردن مضارع و برگردان کردن معنی او را بسوی ماضی لان
النهی لا یتصور الا فی المستقبل یعنی لاء ناهیه بر
خلاف لم و لما است که معنی مستقبل را بماضی بر میگرداند
زیرا که نهی کردن کاری را و خطاب کردن بمعنی طلب
که مثلاً فلان کار را نکن متصور نمیشود مگر در زمان
استقبال و آینده و لام امر الغایب یعنی یکی هم لام
غایب که جزم میدهد نحو لیضرب یعنی باید بزند یک
مرد غایب در زمان آینده و همچنین است کالی النهی
ایضا

الّا انها مخصّة في الغايب واين نكه جزم ميدهد
لا در نهي وفرق لاء ناهيه ولم اينست كه لاء
ناهيه در مخاطب ومغايب وتكلم داخل ميشود وجزم
ميدهد اما لام امر اختصاص بمغايب ومتكلم
مثل لنفعل ولا افعل النوع الخامس يعني نوع پنجم
اسماء تجزم الفعل المضارع يعني اسمهائي هستند كه جزم
ميدهند فعل مضارع على معنى ان تسعة اسماء
احدها يعني اينها نه اسمند كه ميدهند يعني در وقتيكه
جزم ميدهد كه بمعنى انِ شرط استعمال شوند نه
بمعانى ديگر واينها نه اسمند اوّلها لفظ مَن
است مَن وهي للعقلاء خاص من استعمال ميشود
براى اشخاص عاقل يعني جنس آدم يعني در غير
ذوالعقول استعمال نميشود نحو مَن يكرمني اكرمه هركس
بمن الكرام بكند من در حق او اكرام در اين نحو
مَن بمعنى انِ شرطيه واقع شد ما بعد خود
را جزم داده است وتكون على اربعة الشرطية
يعني

يعني بر چهار وجه وارد شده است يكى بمعنى انِ شرطيه
است نحو مَن تضرب اضرب هركسرا كه تو بزنى
من ميزنم يعني شرط زدن من موقوف بزدن تو است
وهي عارضت وقتيكه بمعنى انِ شرطيه باشد جزم ميدهد
والاستفهامية يكى مَن استفهام نحو مَن انت كيستى
تو والموصولة يكى مَن موصوله هست نحو قوله
تعالى فذكر بالقرآن مَن يخاف وعيد يعني يادآورى
كن باآيات قرآنى كسى را كه از وعده بترسد كه مَن ميترسد
والموصوفة يعني يكى مَن موصوفه هست كه اين سه قسم
جزم نميدهد نحو قول شاعر ربّ مَن انضجت غيظاً
صدره قد تمنّى لي موتاً لم يطع يعني بسيار كسى
را كه پختم وگداختم سينه اش را از خشم وعداوت
با من كه آرزو ميكرد براى من مرگ را كه اطاعت كرده
نشده واي تكون شرطية يكى از اسمهاى جازم اي
شرطيه هست نحو ايّهم يأتيني اكرمه يعني هر يك از
ايشان

ایشان نزد من بیاید او را اکرام کنم یعنی شرط اکرام
من آمدن اوست واگر بیایم بکنم و بجزم در
الشرط والجزاء یعنی ای شرط وجزاء هر دو جزم
میدهد چنانچه در مثل مذکور در اکرمه همین عمل
را کرده است و شرط وجزاء هم داده است و
موصوفه یکی هم ای موصوفه یعنی از برای صفت کرده
باشد نحو قول شاعر ثم لننزعن من کل شیعة ایهم
اشد علی الرحمن عتیا یعنی بیرون میکنم از هر
گروه وطبقه کسی را که سرکشیان در حضرت
خداوند رحمن سخت است واستفهامیه یکی هم
ای استفهامیه است یعنی از استفهام وطلب
فهم کردن نحو قوله ایکم یأتینی بها یعنی کدام
یک از شما تخت بلقیس را حاضر میکند و
موصوفه نحو یا ایها الرجل بود وما علی اربعة
اوجه الشرطیه یعنی یکی از چهار وجه یکی یعنی
از او شرطیه است نحو ما تصنع یعنی آنچه
تو

تو بکنی من میکنم والاستفهامیه یکی هم یعنی استفهامیه
را میدهد نحو قول خدای تعالی وما تلک بیمینک یا
موسی و موصوفه یکی هم یعنی موصوفه است نحو
قول شاعر ربما تکره النفوس من الامر له فرجة
کحل العقال یعنی چه بسیار است که نفس‌ها امر را مشکل
ومکروه شمارند با آنکه برای آن گشایش وسهولتی است
مانند آسان شدن زانو بندان شتر است والزائدة
یکی ما زائده است نحو انما وکانما وهی تکون
شرطیه گاهی هم متی شرطیه است نحو متی تذهب
اذهب هر وقت تو بروی من میروم واستفهامیه
یکی یعنی استفهامیه است نحو متی کان کذا یعنی کی
بوده است چنین ومن تکون شرطیه یعنی یکی از اینها
حروف من است ویکی یعنی شرطیه است نحو من
تضرب اضرب هر وقت تو بزنی من میزنم
واستفهامیه یعنی یکی یعنی استفهام نحو من کنت

چه وقت تو بودی و این تکون یکی از انحروف این
یکی از معنی اش شرطیه است نحو تجلس اجلس
هر جا تو بنشینی من منشینم و ا مه و یکی معنی استفهام
نحو این کنت کجا بودی و البین متی و این
ان حتی سوال من از زمان سوال من ا
لمکان یعنی فرق میانه متی این است که این برای
برای سوال و استفهام از مکان است و متی
برای سوال و استفهام از وقت و زمان است
و حیث و اذما وانّی علی قیاس ما قبلها من اخواتها
یعنی چند اسم هم بر قیاس اسماء گذشته است هر
حکم و معنی برای آنها بود برایم هست النوع
الثامن اسماء تنصب علی التمیز النکرات و هی
اربعة اسماء احدها عشرة است یعنی نوع
هشتم اسماء احدها عشرة شد اسماء بعد
از خود شان را نصب مدهند تمیز کردن مع
احد و اثنین الی تسع و تسعین از سه تا هر
چه

چه بود بالا اسم بعد خود را نصب مدهد و ثانیها
کم یکی از انحروف کم هست نحو کم رجل عندک
چند مرد نزد ه تو هست و یکون بمعنی الاستفهامیه
یکی هم معنی استفهام کما ذکرناه هنا نچه پیش ذکر کردم
والخبریة یکی بمعنی خبر نحو کم رجلاً لقیته چه بسی مردرا
که دیدم من و کم رجال لقیتهم چند مردرا ملاقات
کردم و ثالثها کاین نوع سیم هم کاین هست نحو کاین
رجلاً عندک یعنی چنین مرد و رابعها کذا یعنی نوع
چهارم هم کذا است نحو کذا رجلاً عندک یعنی چندین
مرد نزده تو و کذا درهماً عندک یعنی چند درهم نزده
تو است النوع التاسع کلمات تسمی اسماء الافعال
بعضها ترفع و بعضها تنصب یعنی نوع نهم کلمات هستند
که اینها اسم فعل اند بعضش ان رفع مدهد بعض نصب
و هی تسعة کلمات یعنی نه اسمند منها ستة کلمات یعنی
شش کلم الاول روید بمعنی امهل یعنی یکی روید هست
یعنی

یعنی مهلت بده نحو رویدُ زیداً یعنی مهلت بده زید را ای
امهله یعنی مهلت بده و بَلْهَ آن کلمات بکه
هست بمعنی دَعْ یعنی واگذار بَلْهَ عمرواً یعنی بگذار
عمرو را ای دَعْهُ بگذار عمرو را وها بمعنی خُذْ یعنی
بگیر نحو دونک زیداً بگیر زید خُذْهُ یعنی بگیر
و علیک بمعنی الزم یعنی همواره باش نحو علیک
زیداً یعنی مواظب زید باش الزمه یعنی مواظب
او باش و حَیَّهَلْ بمعنی اسرع یعنی زود نحو حیّهل الثرید
یعنی شتاب بسوی ثرید ای اسرع و هَلُمَّ بمعنی
تعال یعنی بیا نحو هلمّ زیداً ای تعال به یعنی
بیاور الرّافعة منها ثلاثة کلها بمعنی ماض از این کلمات
رفع میدهد ما بعد خود را اولا هیهات بمعنی بَعُدَ
بمعنی دور شدن نحو هیهات زید یعنی دور شد زید
ای بَعُدَ یعنی دور شد و شتّان افترق یعنی جدا
شدن نحو شتّان زید و عمرو یعنی جدا شد زید از عمرو

ای

ای افترقا جدا شدند و اقتح مافیق شتان ما زید
و عمرو یعنی میان زید و عمرو خیلی فرق و سرعان
بمعنی سَرُعَ یعنی شتاب نحو سرعان ذا اهالةً
ای سَرُعَ یعنی شتاب و
شکّان کسرعان یعنی شکّان بمعنی مثل سَرُعَ است
نوع العاشر یعنی دهم افعال الناقصة ترفع الاسم
وتنصب الخبر یعنی نوع دهم افعال ناقصه هستند که
اسم را رفع میدهد و خبر را نصب و هی ثلاثة عشر انها
سیزده فعل اند احدها کان یکی از آنها کان است
نحو کان زید فقیهاً بود زید دانا و جاء فی القرآن
علی خمسة و کان در قرآن در پنج معنی وارد شده اوجه
بر پنج وجه بمعنی الاول فی صفاته یعنی یکی در صفات
خداوند نحو قوله تعالی کان الله غفوراً رحیماً یعنی بود
خداوند آمرزنده و مهربان و بمعنی الماضی یکی هم بمعنی
ماض نحو قوله تعالی و کان فی المدینة تسعة رهط

یعنی

یعنی بودند در مدینه نه طایفه که فسد کنند در زمین و
بمعنی ایجاب یکی بمعنی آن نحو قوله تعالی ان الصلوة
كانت على المؤمنين كتابا موقوتا یعنی نماز بر
جماعت مؤمنین واجب و مستقبل یعنی یکی آینده
هست نحو قوله تعالی یخافون یوما کان شره مستطیرا
یعنی میترسند از روزیکه شر او احاطه میکند
یعنی روز قیامت و بمعنی صار هم بمعنی صار هست
یعنی گردانیدن نحو قوله تعالی من الکافرین
صار یعنی مخصص گردید از جمله ان للانتقال
باعتبار التحقق یعنی صار بمعنی انتقال هست از چیزی
بچیزی از جائی بجائی نحو صار الطین خزفا یعنی
گل سفال گردید یعنی از رفتن گل سفال
شده است او باعتبار العارض نقال عارضت
نه حقیقت نحو صار زید غنیا یعنی زید حال دار
او باعتبار المکان یعنی باعتبار مکان اگر جای گردانیدن
نحو

نحو صار زید الی عمرو یعنی زید گردید پیش عمرو یعنی از مکان
خود بمکان عمرو رفت و بات و یکی از انها فعل بات
هست نحو بات زید قائما یعنی زید یکشب ایستاده بود
وما زال و یکی هم زال هست نحو وما زال زید کریما
یعنی همیشه زید کریم هست و اصبح یکی از انها اسا مر اصبح هست
نحو اصبح زید غنیا یعنی صبح کرد زید در حالتیکه توانگر
شد و اضحی یکی هم از فعل اضحی هست نحو اضحی زید
فقیرا یعنی داخل ظهر شد زید در صورتیکه فقیر شد و امسی
یکی از اسامی امسی نحو امسی زید قائما یعنی زید داخل
شب شد در حالتیکه ایستاده بود و ظل یکی هم از فعل
ظل است نحو ظل زید غنیا یعنی داخل روز شد زید در
حالتیکه توانگر بود و ما برح و یکی هم از فعل و ما برح
نحو ما برح زید یفعل کذا یعنی همیشه زید اینکار میکند
و ما فتئ یکی هم از فعل و ما فتئ هست نحو ما فتئ زید قائما
یعنی همیشه

يعنى همه زيد ايستاده بود وصار يكى از فعل
انفك است نحو انفك زيد قائماً يعنى هميشه زيد فعل
ايستاده وما دام يكى از فعلام است نحو اجلس
ما دام زيد جالساً يعنى بنشين مادام كه زيد نشسته
وليس يكى هم ليس است نحو زيد جالساً يعنى
نيست زيد نشسته وهكذا يجىء تصرف ضمن يعنى
همچنين است حكم هر طبقه كه افعال ناقصه حرف
بشود النوع الحادى عشر يعنى نوع يازدهم افعال تسمى
افعال المقاربة يعنى افعال مقاربه مى‌آيند ترفع اسماً
واحداً وهى اربعة افعال يعنى مى‌آيد يك اسم
وچهار فعل نحو عسى زيد ان نزديك است
زيد بيرون بيايد وخبره مضارع يعنى اين عسى
فعل مضارع است كه با ان ل ميشود مع ان
يعنى خبر اين عسى فعل مضارع است كه با ان است
وقد يحذف كاهى هم از خبر دانسته ميشود
ان تشبّهَا

اَن تشبيءَ له بعسى بكاد يعنى كاهى ان حذف ميشود
براى انكه عسى را بكاد تشبيه كنند نحو قول شاعر عسى
مهمل يصفوا فيرون به ظمأن يعنى نزديك است
اينكه آنجا صاف نشود وازانجا هر تشنه سيراب
نشود وكاد خبره فعل المضارع يعنى آن يعنى خبر كاد
فعل المضارع است بدون ان نحو كاد زيد يموت
نزديك است كه بميرد زيد يكون مع اَن تشبيءَ له
بعسى يعنى فعل المضارع بعد از كاد كاهى با ان استعمال
ميشود بجهت تشبيه كردن اورا بعسى مثل قول شاعر
رسم عفى من بعد ما قد انمحى قد كاد من طول
البلاء يمحى يعنى نشانه خانه كه كهنه شده است
بعد از انكه اثرش برطرف شده است كه تحقق
كه نزديك است كه بواسطه طول مدت يكپاره نشانه
اثش نابود كردد وكرب يعنى يكى از افعال مقاربه
كرب

کرب است نحو کرب زید اَج یعنی زود است
که زید بیرون برود فهو مثل رب همان حکم
کاد را دارد و اوشک و هو مجرد جمع تارة
یکی از افعال مقارب اوشک دفعه همان
حکمی دارد که عسی دارد نحو اوشک زید ان یقوم
یعنی نزدیکیست که زید بایستد به تجرد مجرد
کاد و یک دفعه در حکم کاده الله فعل مضارع
بعد از آن بدون آن میاید و شک زید
یقول نزدیکیست زید با؛ النوع الثانی عشر
نوع دوازدهم افعل افعال المدح والذم الذی
اسم الجنس المعرف باللام یعنی رفع
میدهد اسمی را که معرف الف و لام و اسم
اخر مرفوع و اسم دیگر هم بعد از این اسم
میاید این رفع میدهد و هو ص بالمدح والذم
یعنی این اسم که بعد از اسم میاید مخصوص
بالمدح یا ذم و هی اربعة ل یعنی چهار فعلند
نحو

نحو نعم و فاعله معرف بالالف واللام یعنی
فاعل او اسم جنسیکه معرف با الف و لام نحو
نعم الرجل زید خوب مردیست زید فنعم فعل
مدح والرجل فاعله معرف بالالف و لام یعنی
نعم فعل مدح و رجل فاعل نعمست که معرف
با الف و لامست و زید مخصوص بالمدح یعنی
زید هم مخصوص با مدح و فاعله او مضافا الی
المعرف بالالف و لام یعنی با اینکه فاعلش مضاف
شده باشد با اسم معرفی که خودش با الالف
و لام باشد نحو نعم صاحب القوم عمرو یعنی صاحب
این قوم خوب آدمیست که عمرو باشد که در اینجا
صاحب فاعل نعم است اضافه شده است بالقوم
که الف و لام تعریف بر سر آنست و کسب تعریف
از القوم کرده است و قد یکون یعنی گاهی میباشد فاعله
مضمرا ممیزا بنکرة منصوبة یعنی گاهی میباشد فاعلش
ضمیر

ضمیری که تمیز داده شد باشد یعنی که منصوب
باشد نحو نعم رجلاً زید یعنی مردیست زید
ومضمراً بما کان تمیزا فیه بلکه میشود فنعمّا هی
نحو است اینی زن ای فنعم شیئاً هو یعنی
خوب چیزیست اینی از جهة بودن و بئس
مثل نعم فی هذا الحکم و هو یعنی بئس هم حکم
نعم را دارد در ذم و ساء مثل یعنی ساء
مثل بئس است و حبذا نعم یعنی حبذا هم
حکم نعم را دارد و فی المدح نحو حبذا
زید فحبّ یعنی خوب است زید یعنی فحبّ
هم میشود لفظ فعل ماضی یعنی فعل ماضی
هست و زید مخصوص بالمدح زید مخصوص
بالمدح و لا تتغیر تتغیر المحل بالمدح یعنی
زید مخصوص بالمدح دگر نداردی لة
خودش با ... هست نوع الحادی عشر یعنی نوع
یازدهم افعال الشک والداخل علی الاسمین
یعنی افعال

یعنی افعال هست بعض دلالت بر یقین بعض
بر شک و داخل بر جزء اسمند یا بینها عبارة من
الاول یعنی اسم حکم اول را دارد در اعراب و تنصبهما
جمیعاً و هی سبعة افعال یعنی بر جزء اسم که بعد از
انتها نیست نصب میدهند هفت فعل اند حسبت
یکی حسبت نحو حسبت زیداً منطلقاً یعنی گمان
کردم که زید راه میرود و یکی فعل خلت است
نحو خلت زیداً منطلقاً یعنی گمان کردم که زید
رونده است و یکی هم ظننت نحو ظننت زیداً
کریماً یعنی گمان کردم زید مرد کریمست و یکی
رأیت است نحو رأیت زیداً عالماً یعنی دیدم
زید را دانشته و علمت یکی از فعل نحو علمت زیداً
عالماً دانستم که زید دانشته یکی از فعل وجدت
است

است نحو وجدت زیداً یعنی یافتم زید
را عالم و زعمت للیقین لیکن بمعنی للیقین
دارد اذا کان بمعنی علمت زعمت بمعنی
علمت باشد الذی معنی میکند نحو زعمت
زیداً غنیاً یعنی یقین دارم مال دار است
و للظن اذا کان بمعنی ظننت بمعنی ظن هست
در وقتیکه زعمت بمعنی ظننت شد نحو زعمت
زیداً فقیراً یعنی گمان میکنم زید هست و لهذه
الافعال خواص اربعة یعنی این فعل ها که
گفتم چهار خاصیت است احدها اذا ذکرت
احد المفعولین یعنی هر وقتیکه از دو مفعول
را مذکور بدارید و یجب ذکراً یعنی هر وقت
یکی از دو مفعول را مذکور بدارید دومی را هم
بدارید و الثانی اما لو سطت یعنی غیرت علی

مفعولیها

مفعولیها یجوز الالغاء یعنی جایز است هر وقت
وسط دو مفعول واقع شود یا بعد از دو مفعول
از عمل کردن خود می افتد نحو زید علمت منطلق
یعنی زید را دانستم رونده است و زید منطلق علمت
و الثالث تعلقها بالاستفهام و بالنفی و لام
الابتداء یعنی وقتیکه علاقه پیدا کند این فعل با همزه
استفهام و یا بکلمه نافیه یا لام ابتدا از عمل کردن
می افتد نحو ان زعمت زید منطلق یعنی اما گمان
میکنید زید رونده هست و رایت ما زید جالس
یعنی چنان میدانید که زید نشسته نیست و علمت
زید منطلق یعنی دانستم زید رونده هست
و الرابع ان یکون ضمیر الفاعل و المفعول واحداً
چهارم اینست که ضمیر فاعل و مفعول یکی باشد

نحو علمتنی

باشد نحو علمني منطلق يعني مرا دريافت
روند كي والقياسية منها نحو اعمل الفعل
على الاطلاق نحو ذهب كان محمد يعني از صد
عامل نحو نود و سه بار اسمائي بودند كه ذكر
شد و هفت عامل قياسي هست يكي از
آنها فعل است مطلقا لازم باشد يا
متعدي يعمل على حسبه يعني ميكند آن يا فعل
خودش اكر لازم باشد اكر متعدي باشد
متعدي اكر متعدي بيك مفعول باشد يا دو
مفعول يا بيشتر همان طور ميكند اكر معلوم
باشد معلوم اكر مجهول باشد مجهول وصفة
المشبهة بالفعل يعني مكر نحو امت كان
صفة المشبهة بالفعل نحو شديد و
صعب لقول ميكويد زارجل احسن

وحيه

و حيه يعني ديدم مردي را كه نيكولر درويش او كه در
اينجا راست يعني كو مفعول و خودش عمل در مفعول
خود كرده و اسم الفاعل يعمل يفعل من عمل فعله
همان عملي كه فعلش خودش نيز يعني همان عملي را
ميكند نحو زيد ضارب غلام عمرو يعني ديدم زيد را
كه زد غلام عمرو را و اسم المفعول يعمل الفعل من
فعله يعني اين قياسيه عمل فعل مضارع را ميكند
نحو زيد مضروب غلامه يعني زده شد غلام زيد
اي يضرب غلامه يعني زده شد غلام و المصدر
يعمل عمل الفعل على ثلاثة اوجه يعني بر سه وجه
مصدر عمل ميكند يا تنوين باشد يا مضاف
يا معرف بالالف لام باشد الاول ان
يعمل منونا وجه اولش آنست كه تنوين باشد

نحو

نحو عجبت من ضرب زید عمرو یعنی عجب کردم از
زید عمرو را والثانی آن مرتغیر حالت جرّ
مصدر آن است که مضاف هم باشد نحو عجبت
من ضرب زید عمروا یعنی عجب کردم از زدن
زید عمرو را

تمام شد نوشتن این کتاب
عوامل جرجانی بتاریخ شهر
محرم الحرام بتوفیق خداوند منان
سنه ۱۳۴۳

[illegible]